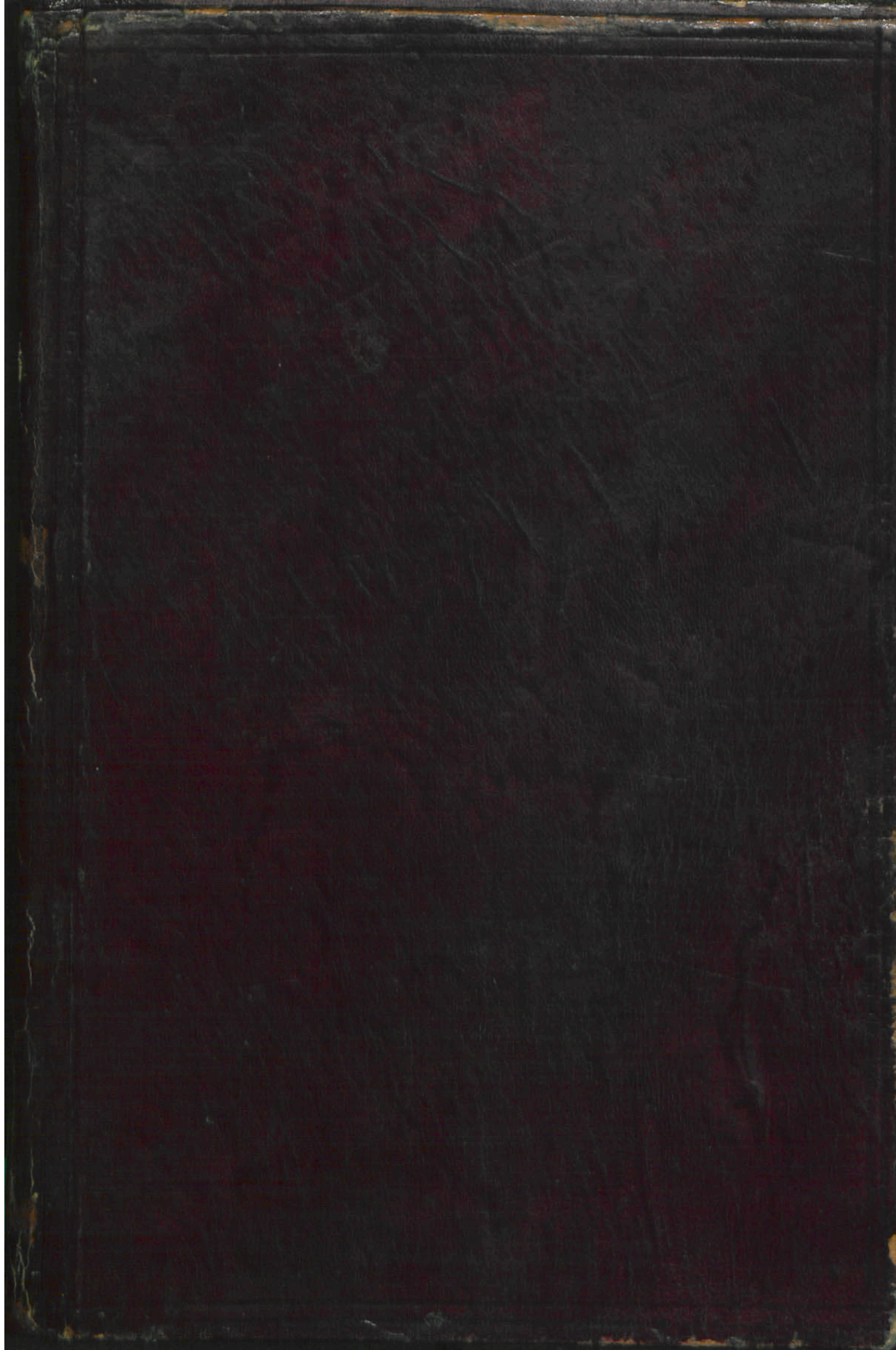


کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۲۲۰۶



۹۴۷ منلو تک

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

کتاب کتاب در علم معنوی

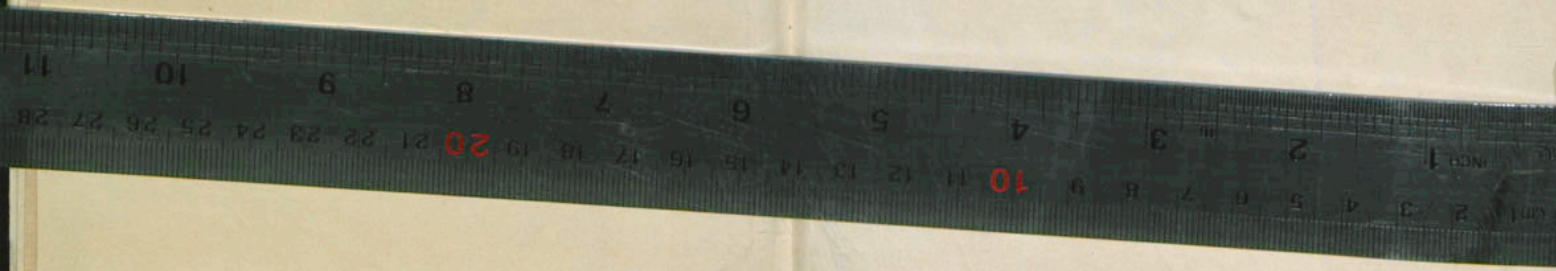
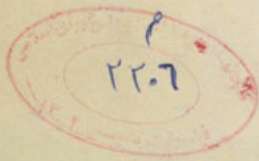
شماره ثبت کتاب

مؤلف شهناز ادوار

مترجم

۱۴۸۹

شماره قفسه ۲۲۰۶



۹۴۷ مندرجہ کتاب

کتابخانہ مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

کتاب: کتاب در علم معنوی

مؤلف: مرتضیٰ انوار

مترجم:

شماره قفسه: ۲۲۰۶

شماره ثبت کتاب

۱۴۸۱۹

۲۲۰۶

10 20

کتابخانه
مجلس شورای ملی
۴۵

کتاب

در علم موسیقی

شامل

برادوار مولانا صافی الدین عبدالمؤمن

ابلی المفاخر الارموی

۲۲.۶
۱۴۱۹

۱۴۸۱۹
۱۰۶۶

جای حفظ المعادف ضامن دقایق اللطایف بجزایب حکمت کثیره مدایع نکرت
هائیکه دروه عزت نذرو کلشن عزت مدبر لفظه دولت مدرا و جرح عدلا
مسرح از عباداتش روضه حکمت لغمان مروج از اشاراتش روان بویضا
لوا، علم از او معلوم بنا، شرح از او حکم، جفا و عیش از او مزه، جمال لطفا و زیبا مطلع
انوار معدلت عزت اسرار معرفت سوز و کلشن لطافت شمع انجمن طراوت
انگه در وصفش بیایم تا مر است که فوآن کف ایچنه اند و خالطواست بلر
اوج سعادت شمس نخل صدادت ادم اده عزت و جد
و شوکت و بر سر راه، عیال مال امینا روزی جهان فرما پیش رفت که علم موسیقی فضی
شرف و اددار و مولا ناصر الدین عبدالعزیز بن ابی القاسم از الامور و در آن
مختصره طریقت لکن اگر نقل شود از ثانی به بقا و سه عامه را ناپدید نامه باشد لول
فقط بر مضمون اشاره نماید از حضرت و اهدب الصور و ثنائت و هدایت در خوا
در آن امر شروع نموده بقدر استعداد در جمیع فواید و نظم فواید اجتهاد و سعی
نموده امید که در آن سلسله سینه این هدیه ناقابل قبول اند و شروع از کرم همیم
و لطف جسم انکه در موضع خلل نشوافت اصلاح او را از او فرماید و بر مواضع
اعراض قبل انما من یوسئانند و هو المرفق والمعین و هو حسیه و نعم الکریم مقلد
میتر موسمی بلغة هو انان احسان است و در اصطلاح معرفت طرف نالیف لغات
از جهت مناسبت و ملائمت و یکت زمانه که میان لغات واقع شود این نیز ترکیب
و جمیع ابعاد بر وجهی که سبب حصول لیس گردد و ایراد جموع و ایفان از مندر در آن
لغات بر نشی که موجب کمال لیس و بر این تقدیر چاره نباشد طالب این علم را از
دانستن معنی لیس و اجزاء ترکیب آن چون بعد و لغت و سورت و کیفیت تحصیل لیس
و از شناسان سال لغات چون حدث و نقل و سبب حدوث هر باب و اختلا

فصل فی شرح لغات
در بیان معنی لغات
و در بیان معنی لغات
و در بیان معنی لغات

مراد است و از تحسین نسبت معتبره و بیان تمایزات و تمیز شواهد از خسب و از تغییر از
 صالحه و طریق مراد آن است شروع آن بروجع اکتفا باشد و مطلوب محصل کرد و فصل
 بدانکه موسیقی غنا است و الی غنا و موسیقیا و صغیر است و غنا الحان مؤلفه
 و لحن لغات متواتره است و لغات اصوات مطرب است و اصوات برود و نوحه
 است چو اینه و غیر چو اینه و غیر چو اینه نیز برود و نوحه است طبیعه و الیه طبیعه
 مثل چو حدید و خشب و و عد و ریج و غیر ذلک از اجزای و الیه مثل صوت طبل
 و بوق و اوتار و ما شایا کالها و چو اینه و نوحه است منطقیه و غیر منطقیه غیر منطقیه
 اصوات سا بر چو اینه تا که تا طبعه بنسبتند و اما منطقیه اصوات ناس و او هم
 برود و نوحه است داله و غیره الی غیره الی مثل شیار و بجا و صباح و امثال ذلک و الیه
 مثل کلام و قافیه و کل این اصوات قویست که حادث میشود و در هوا از
 اجزای چرا که هوا بجهت شدت لطافت و خفگی جوهر و سرعت حرکت اجزای او متخلل
 اجسام را پس در صورتیکه مصادم شد جسمی را بیرون آید است این هوا
 از مابین و تلافی کرده است و متوج شده است جمیع جهات و حادث شده است
 از حرکت او شکل کرده پس از آن متسع شده است و هر قدر رسعه پیدا کند این شکل
 ضعیف شده است متوج و حرکت را تا اینکه آرام کرد پس هر که حاضر باشد متوج شده
 این هوا داخل شده است در گوش و در این وقت احساس میکند قوه ساعده
 باین حرکت و هر صوتی از برای او نفعه ایست و هیئت است روحانیه حلاف صوت
 دیگر و هوا از طرف جوهر و لطافت عنصر حامل است هر صوتی را هیئت و حافظ است
 او را تا اینکه متخلل نشود بعضی بعضی ناسد شود هیئت و فاسد و حافظ است
 او را تا برساند او را بقوه ساعده پس از این گوئیم هر دو جسم که مصادم شدند برش
 از این دو جسم سر و صریح نمیشود چه بیرون آید هوا از مابین این دو جسم

مدارجا

مدارجا باشد و حدوث صوت از نصادم اجسام است بشده چرا که در این صورت
 منقطع میشود و هوا متوج میشود و چون جهات است بسبب رسعه پس حادث میشود
 و اجسام عظیمه در مصادم صوت آنها عظیم است و هر دو جسم از یک جوهر که
 در مقدار و شکل متغیر باشند در صورت هم مناسبت پیدا میکنند بلکه جسم از این دو جسم
 اجزای باشد صوت او عظیم است چرا که در او رسعه است و خلا و خارا
 و اجسام طسه صدای آنها هم ملاسه دارد چرا که سطوح مشترک میان این اجسام
 و هوا ملاسه دارد و هوا هم مشترک میان این اجسام و هوا هم ملاسه دارد و صدای
 حاصل از اجسام خسته خست است چرا که سطوح مشترک میان این اجسام و میان
 هوا خستند دارد و اجسام صلبه محوره زمانیکه زده شود بطین آید است در
 طولی چرا که هوا نیکه در جوف این اجسام است متزود و متخلل و مصادم است سر
 بعد از رسعه تا اینکه آرام کرد پس هر چند اوسع باشند صوت او عظیم است و بوی
 طوره که در صوت آنها عظیم است و چو اینه تا که کبریه الیه طوله المعلوم و اسعه الماخز
 چهره اصوات بسیارند چرا که استثنای هوا بسیار میکنند و او سال میکنند
 بشده پس معلوم شد سبب عظم اصوات بحسب عظم اجسام و شده مصادم و کثره
 توج هوا و جهات است و اعظم اصوات صوت عدل است و اما فزون اصوات
 اولی مثل طبل و بوق و باد و دف و قاف و سار و زمره و عدلان و ما شایا ذلک
 پس بحسب اشکال و جواهر و کبر و صغر و طول و قصر و سعه اجزای و نسبت ثقب و
 اوتار و فلظ اوتار و بحسب فزون و کم بودن چو اینه چنانکه در مثل ناله هوا در نوحه
 جوانب متوج کند و از جای بیجا میزد و در ناله از منفذی خلاص میاید و احداث صوت
 کند و در مثل خیل و عود چون تورا حرکت دهند در او اهتزاز پیدا میکند بعد
 از تزلزل پس کذب وضع اولی و بسبب قوه سهل و زحمت و با و دیگر مثل کذب بفری

کذا اول با تجار باز نمود کند بقول کما زدوم عظام الفاس ما برؤل راست و باید
 و جسیل هتار زمان و ثور و هواسا و عتار افند و هر چیزی موجب حدوث صورت شود
 و چون فرمات متوالیه کردند بر وجهی که میان ایشان زمان محسوس نشود اصوات
 متتالیه حاصل آید و مجموع بله صوت تمام بدلیت و بقا، صوت در سمع جز بدین
 طریق نباشد و آن صوت لایب را که بر حد می معاین از حدت با نقل باشد
 لغت خوانند و حال حدوث لغت از سا پر اشیا، همچون چون طاسات و کاسا
 برین مثال است و باز منقسم میشود اصوات بحسب کبیه شست قسم عظیم
 و صغیر سریع و بطی حاد و غلیظ صغیر و خفیف جمیع اینها با الاضافه است
 چه بعضی نسبت ببعض عظیم است و بعضی دیگر صغیر است و بعضی این
 چنانکه اصوات طیول و کوس صغیر است نسبت بصوت رعد و صاعقه
 و عظیم است نسبت بساها، طیول و آسا سریع و بطی چه بعضی از آن سکوناً
 نظرات او و صغیر است نسبت ببعض دیگر چنانکه در بقاات قصا وین
 و مطا وین حلا وین سریع است نسبت به حلا وین و واو وین و جهم و خفیف و با
 مشغیر است و آا حاد و غلیظ چنانکه نظرات زیر نسبت بمش و مشی بمثلت
 و مثلت به هم حاد است و بالعکس غلیظ و همچین سبب حدوث دو لغات
 حلا شده و ع هواسا و لغتین فم فصب و به و در اوات ذوات الفصح
 و ضیق خطیص هو و قرب ان موضع هوا ففخ و شده ففخ و در اوات ذوات الاو تار صر
 و تر و وقت و قوتیران و سبب نقل مقابل این باشد و اجتماع اسباب بحسب لغات
 و تقاضا موجب کمال سبب و نقصان او بود متلا قوتیر معاون قصر باشد در
 احداث حدوث و ارضا معاونین چنانکه متلا معاون است و وقت معاون و
 ارجح لغت و تر و صغیر و قوتیر احد از لغت قصه غلیظ و گاه باشد که لغت و تر و طیول غلیظ

اص

احد بود از لغت قصه قوتیر اول و ارضا، دوم و هر چند در مثلت
 تکسنت که لغت قصه اجد احد بود از لغت اول و سبب لغت اول و توسیع
 دوم اگر چه معنادار است که هر ملسا و به باشند و اصوات او تار ملسا و به و غلیظ
 و طول و حرق زمانیکه بیل لغت زده شود ملسا و به خواهند بود پس چنانکه مساوی
 باشند در طول و غلیظ و در غلیظ اصوات غلیظ و غلیظ اصوات و قیده احد و مساوی
 در طول و غلیظ مختلف در حرق اصوات حرقه حاد است و اصوات مسخر غلیظ
 و مساوی در طول و حرق مختلف در لغت باشند در لغت است بحسب صوت و لغت
 اینکه اصوات حاد و غلیظ متضادات میباشد و چنانکه بر نسبت بالیه باشد
 و تمیز و میخنده است و کوه پله است یعنی موزون و لغت برده است مسامح و
 فخرالاشده انداز و اوج و سرور شده اند نفوس و چنانکه بر نسبت بالیه باشد
 مشاقر و مشاین برده و مزلف برده و لغت برده اند مسامح بلکه لغت و مشاین
 حاصل شده از برای نفوس و اصوات حاد و حاد است و مسخر و ملطف مزاج
 اخلاط است و اصوات غلیظه بار و است و مرطب مزاج اخلاط حاره پاسبه است
 و اصوات معتدل حافظ مزاج اخلاط است و اصوات غلیظه هایل غریبنا سبه
 بعد از در دو بر مسامح معتدل مزاج است و بسا است موجب حدوث صوت
 قیاه است و اصوات معتدل معتدله متناسبه معتدل مزاج اخلاط و صخر طبع است
 و لغت صبرند و اوج و سرور میشوند نفوس فصل بیاید دانست که لغت در عرف این
 طایفه عبوات است از او آوی که زمانه او تار بر بل حال همانند از حدت و نقل و بیوع دیگر
 تبدیل نماید و نفس را با الطبع باو پیلا باشد و چون و لغت و در عرف تار سه حدت
 بود و نقل بر لغت حاد و از بر خوانند و نقل بر ابر هم پس هر لغت او از لغت نیست
 جدا انصاف بحدت و نقل داخل فهرم او است و چون در لغت مختلف در حدت و نقل با هم جمع

شوند از بعد خوانند و زیاده بر آنرا جمع گویند چه بر هیچ بالین ملام باشد باز و چنانکه بر طرفین
 نالین ملام باشد از آنرا که برین مدار الحان بر هفتاد نغمه است که در خصوص آن بعد از این
 و می توان بود و آن علامت که بر سواد اعدا این جهت تعیین بخارج لغات نصب کنند و ساد
 خوانند و در طرفین و در اسرار و در این میان بیشتر طرفین اول انست که صاحب دوا
 اختیار کرده و ملاحظه نسبت بر موده با اینکه در آن که این جانب انست باشد که طرفین و نسبت
 الی است و آن جانب مشط منقسم شود بدو قسم مساوی و بر نقطه و آن نسبت به خط
 که نسبت دو است به یک و علامت گذارده شود بر آن نقطه که باز منقسم شود و در هر
 و آن نسبت مثل و نصف است که نسبت سه است به دو و علامت گذارده شود بر
 نقاط قسم اول از این سه قسم با و این قسم است که دفاع است در طرف انقل باز و در
 منقسم شود بر چهار قسم و علامت گذارده شود بر نقاط قسم اول از او و این نسبت
 مثل و ثلث است که نسبت چهار است به سه بعد از این تقسیم میکنیم ح تم و این
 چهار قسم و علامت گذارده شود بر نقاط قسم اول از او به و نسبت ح تم به سه نسبت
 مثل و ثلث خواهد بود باز تقسیم میکنیم و در هر سه قسم و علامت میکنیم بر نقاط
 قسم اول از او و نسبت آ تم با دال نسبت مثل و ثلث خواهد بود که نسبت نه است
 با هشت بعد از این ح تم را تقسیم میکنیم سه جزء قسم و علامت میکنیم بر نقاط قسم
 اول از او و نسبت ح تم با و نسبت مثل و نصف سدس خواهد بود بعد از این
 تقسیم میکنیم ح تم هشت قسم و اضافه میکنیم با تمام قسم دیگر یعنی مقدار یک قسم
 از آن بر ح تم از آنرا که در جانب انقل که طرف انقل است و علامت میکنیم بر نقاط
 او که پس از این تقسیم میکنیم ح تم را هشت قسم و اضافه میکنیم از جانب انقل ح تم
 علامت میکنیم بر نقاط او پس از این تقسیم میکنیم ح تم را بر سه قسم و علامت
 میکنیم بر نقاط قسم اول از او و نسبت ح تم با ب تم نسبت مثل و نصف

قسم اول در تقسیم ملامت مساوی و علامت
 ح تم در تقسیم ملامت مساوی و علامت

خواهد بود که نسبت سه باشد با دو بعد از این قسمت میشود ح تم چهار قسم و علامت
 گذارده میشود بر نقاط قسم اول از او و نسبت ح تم با ط نسبت مثل و ثلث خواهد
 بود که نسبت چهار است با سه پس از این قسمت میشود ح تم بر سه قسم میکنیم ح تم را بر چهار
 قسم و علامت میکنیم بر نقاط قسم اول از او و نسبت ح تم با ط نسبت مثل و ثلث خواهد
 بود که نسبت چهار است با سه پس از این قسمت میشود ح تم بر دو قسم مساوی و اضافه
 میشود با این دو قسم قسم دیگر که مساوی با احد قسمین میباشد از جانب انقل و علامت
 گذارده میشود بر نقاط او و پس از این قسمت ح تم هشت قسم و اضافه میکنیم قسم دیگر
 و علامت میکنیم بر نقاط او و بعد از این قسمت میشود ح تم چهار قسم و علامت گذارده
 میشود بر نقاط قسم اول از او و نسبت ح تم با ط نسبت مثل و ثلث خواهد بود
 که نسبت چهار است با سه پس از این تقسیم میکنیم ح تم را بر چهار قسم و علامت
 میکنیم بر نقاط قسم اول از او و نسبت ح تم با ط نسبت مثل و ثلث خواهد
 بود از این تقسیم میکنیم ح تم چهار قسم و علامت میکنیم بر نقاط قسم اول از او و
 پس نسبت او با ح نسبت مثل و ثلث خواهد بود پس از این قسمت میشود ح تم چهار
 قسم و علامت گذارده میشود بر نقاط قسم اول از او و نسبت ح تم با ط نسبت مثل
 و ثلث خواهد بود اینست جمع میکند و سادین بنا بر اخبار صاحب ادوار طرفین دیگر
 و در اسرار و سادین انست که در آنرا باید و نیست و پنجاه و شش قسم مساوی
 کنیم و بر نقاط تقسیم سه جزء از طرف انقل ح تم قسم کنیم و باز و ثلث ح تم را باید و نیست
 و پنجاه و شش قسم کنیم و بر نقاط قسم سه جزء ح تم قسم کنیم و باز و ثلث ح تم را باید و نیست
 و پنجاه و شش قسم کنیم و بر نقاط سه جزء ح تم قسم کنیم و برین وجه بر نقاط سه
 ح تم ح تم قسم کنیم و بر سه جزء ح تم ح تم و بر سه جزء ح تم ح تم و بر سه جزء ح تم ح تم
 سه جزء ح تم ح تم و بر سه جزء ح تم ح تم و بر سه جزء ح تم ح تم و بر سه جزء ح تم ح تم

بیت و بر سه زده هم بیت و بر سه زده هم بیت و بر سه زده هم بیت و بر سه زده هم بیت و بر سه زده هم بیت
 به هم بود و بر سه زده هم بیت و بر سه زده هم بیت و بر سه زده هم بیت و بر سه زده هم بیت و بر سه زده هم بیت
 آنچه سینه است بر هفتاد لغه و هر یک لغه با تا نه خود بیفته باشد که صغیرا و هیچ
 بعد از بیست و نسیب طریقی افعال و با احد نسبت دو بیست و پنجاه و شش بود
 با دو بیست و پنجاه و سه بالخفین و چون و توحیح تم را بهر ملازمن و در طریقی نسبت
 کنیم و علامات نصب کنیم تا که بر منصف این و توحیح شود هفتاد لغه دیگر حال
 شود که نظار لغات سابقه باشند اول نظار اول تا لا نظار تا ثالث نظار ثالث و
 علی هذا القیاس چنانکه لغه آحاد او لغه صحیح میباشد چه هر لغه چه بر منصف و در
 واقع است حد لغه مطلق آن و تو میباشد و آن لغات را حواد کو بند و لغات تا
 را افعال و همچنین و توحیح را نیز نسبت ممکن است و لغات او حواد با باشند
 و مثال لغات افعال با حواد او برین لغات است که تیره شده در جدول

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ظ	ع	ف	ق	ک	گ	و	ک	
ر	ک	ح	ط	ظ	ع	ف	ق	ک	گ	و	ک	ح	ط	ظ	ع	ف	ق
ح	ل	د	لا	له	لو	لوا	لورا	لورا	لورا	لورا	لورا	لورا	لورا	لورا	لورا	لورا	لورا

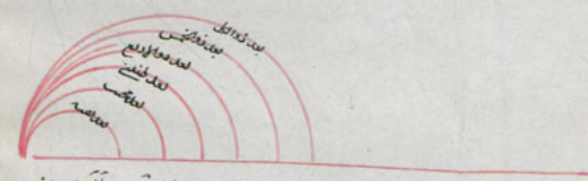
فصل در نسبت ابعاد مفرات است که هر یک از فرعی انسانی را کمال است بدو و هر
 که نفس را از حصول ان کمال اللذات و بجهت حاصل بد و از ضدش منالم کرده و کمال بود
 مبرز و کمال نمیشد میان محسوسات پس هرگاه دو لغه همچون مبرز و کمال استماع

دفعی

دفعی بدان توجه نماید اگر نسبت میان ایشان معلوم نگردد و نمیشود پس نشود ان سبب نام
 و نظیر بود و اگر کلمه شود موجب اللذات و اینجا ج باشد چون مراتب اللذات بحسب تفاوت
 مراتب نمیزد و سهولت و صعوبت متفاوت و درجات ملائمت نیز مختلف اند چنانکه
 ادو اللفظ اسهل بود ملائمت بعدا کل بود و بعد ملائم را صغیر خوانند و ابعاد و ضعفه
 + سه نوع است نوع اول آنکه هر یک از دو لغه بجای آن دیگر واقع شود و در واقع
 و اگر هر دو با هم صمیمی شوند با متعاقب نفس و ادو اللفظ نسبت شکر که مفضله
 بنام باشد تا وض نگردد و چون بعد از آن و ادو اللفظ خوانند چه مابین طریقی و در وقت
 بر کل لغات افعال و نسبت طرف افعال و با احد نسبت دو بود بلکه که نسبت ضعیف است
 نوع دوم آنکه هیچ یک از طرفین بجای یکدیگر نشیند لکن اگر با هم صمیمی شوند با متعاقب
 ملائم باشند و این دو بعد است اول چون بعدا با و انرا از ادو اللفظ خوانند چه اقسام آن چهار
 بعد است مشتمل بر پنج نوع و نسبت افعال و با احد نسبت سه بود و که نسبت ضل
 و نصف باشد و هم چون بعد از آن و انرا از ادو اللفظ خوانند چه اقسام آن سه بعد است
 مشتمل بر چهار نوع و نسبت افعال و با احد نسبت چهار است با سه که نسبت مثل و ثلث
 نوع سیم آنکه هیچ یک از دو لغه بجای دیگر واقع نشود و اگر با هم صمیمی شوند متساوی بود
 لکن چون متعاقب گردند مفرات ملائم باشند چه ادو اللفظ ضعیف بر سهیل بدو چه مفر
 تو اند شد و آن سه قسم است چون بعد از آن و انرا از ادو اللفظ خوانند و بعد طعمارت را و است
 و نسبت افعال و با احد نسبت نه است ما هستند و چون بعد از آن و انرا بعد از کوبند
 و نسبت افعال و با احد بر مفضله نسبت صحیح و در نسبت ده است با نه بالقریب و آن
 نسبت مثل و ثلث خمس است که نسبت شانزده با پانزده باشد چنانچه ما است و چون
 بعد از آن و انرا از ادو اللفظ خوانند و بعد از کوبند و نسبت او دو و ساو معلوم شد و آن
 صاحب ادو اللفظ و نسبت بیست است با نوزده بالقریب و نسبت او دو و ساو معلوم شد و آن

و از نوع اول بعد از نسبت که از نوع مطلق بود و از نوع
 سینه و از نوع دوم که از نوع مطلق بود و از نوع
 افعال و با احد نسبت که از نوع مطلق بود و از نوع
 و از نوع سوم که از نوع مطلق بود و از نوع
 افعال و با احد نسبت که از نوع مطلق بود و از نوع
 و از نوع چهارم که از نوع مطلق بود و از نوع
 افعال و با احد نسبت که از نوع مطلق بود و از نوع

شست به بیست قسم سه زده که در نصف هم کرده و چون از قسم چهارم خارج شود باقی
 در افسار که در ربع شود شصت باقی که در ربع شصت بود و بعد بقیه افسار
 بود زیرا که میان ربع اول و ربع دوم یکسان باشد که چون با یکدیگر از دو مجموع کرد و بعد محصل شود
 چه تفاوت تعیین می‌شود رسد که احساس با اختلاف ممکن نباشد و این سه قسم را ابعاد سه
 و تفاوت گویند و در هر یک از این سه ابعاد چه که برابر ابعاد را در نصف هم نکردند و این سه ابعاد
 مستعمل نشوند و این واسطه ثلثه الحقیقه اند و طایفه از ابعاد را با عمل ابعاد و بعد از
 در هر یک از ابعاد تعیین کرده اند اعتبار اول را بعد از آنکه اند و تا از ابعاد و اما اصل این
 و از برای ابعاد بیشتر که نسبت میان افعال در ابعاد بیان شده باشد تا از باز نموده به شود
 صورت



اما اصل این صناعت در نصف اربع نرسد بعد دیگر باشد از نصف چون بعد از آن و این
 اقل بر این خوانند و نسبت طرف اقل و با احد نسبت چهار است با یک که نسبت اربع
 چه گفته آضعف گفته است و گفته است و گفته است ضعف گفته است پس گفته آضعف گفته است
 باشد که چهار است و ذوالاقل بر این نامند چه چهار گفته است و افعال و افعال از ابعاد و در
 بعد موجودند پس گویند افعال دو ابعاد موجود شده اند و گفته است و گفته است و از برای
 باشد چه نام خوانند بر این را که ذوالاقل بر این بر این مستعمل بود جمع نام کامل و چون بعد از آن
 ذی اقل و از این خوانند چه در طرف این بعد مستعمل است بر بل ذی اقل و بل بعد ذی اقل و نسبت

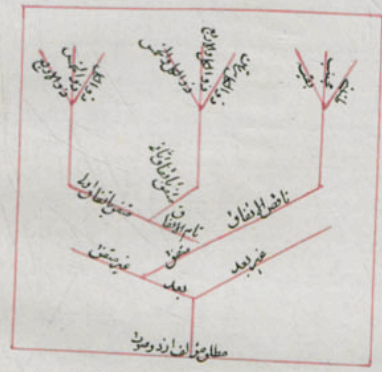
افضل

افضل او با احد نسبت سه بر دو با یک که نسبت ثلثه اما اصل است و چون بعد از آن و از این
 و اربع خوانند چه در طرف این بعد مستعمل است بر بل بعد ذی اقل و بل بعد ذی اربع
 و نسبت اقل و با احد نسبت هشت است با سه که نسبت ضعف و ثلثه است و از برای
 ابعاد که از این خوانند به شود



و چنانکه از پیش گفته شد بعد از این و بعد از ابعاد و ضعف گفته است و ذی اقل و ذی
 اربع را ابعاد و وسط خوانند و باقی را ابعاد و گفته است که آن نزد ارباب این صناعت چهار است
 اول بعد از ابعاد بر این دو بر بعد ذی اقل و اربع و بعد از اربع و بعد از اربع و بعد از اربع
 و ملائمت این ابعاد بعد ذی اقل باشد بعد از آن ذی اقل بعد از آن ذی اربع بعد از آن ابعاد و
 بعد از آن ابعاد بر این و با ذوالاقل بر این شبیه است بعد از اقل و بعد از اربع و ذوالاقل و
 شبیه است بعد از اقل و ذوالاقل و اربع بعد از اربع و بعد از اربع و ذوالاقل و ذوالاقل و
 و گفته شده است این افعال اول گویند بر این واسطه که ملائمت طرفین بر واسطه دارند اما این سه بعد
 اول را نام افعال گویند و گفته شده است این افعال اول گویند بر واسطه ابعاد خود و بسیار

وایع نشود اما سه بعد دیگر را که ذوالکلی برین باشد و ذوالکلی و الحس و ذوالکلی و الاربع و الحس و الحس
 تا بر خورند بواسطه مشابعت این سه بعد بر آن ابعاد را که منصفند بافتان اول چنانکه
 ذکر یافت و از بر این پایه ایشاح صورت مطلق بر طرف ایزد صورت با حضا و ابعاد و مذکور
 شوی و رسوم کشت



وگاه باشد که بعدی بعدی مشبیه کرد بسبب شنباه فیه بنظمش چنانکه احدی از الاربع
 پیش از طرف اقل استماع اشد شنباه بدی الحس واقع شود زیرا که چون فیه ابعاد فیه ح
 که سه قسم و نواسبت شنبید و فیه نظراً بود چنانکه ما باید که ح ح شده بود که دو قسم و نواسبت برین
 طرفین بعدی سه قسم باید و بر طرف داد و قسم فیه بعدی الحس که نسبت سه باد و نسبت
 بعدی الحس است و همین که در داد، ذی الحس ابتدا از طرف احدی اشد شنباه بدی الحس واقع شود
 چه سه ابعاد آید هر هم است که تا ح سه بر شده است پس تا یک مطلق بر طرف قسم فیه
 شود و بر این فیه با شنبه که چهار قسم این و نخواستند بعد از آن فیه استماع کند چنان فیه

ح که فیه اوست و نواسبت بعدی الحس و نواسبت بعدی الاربع و نواسبت بعدی الحس
 طرف بعدی ابعاد قسم بافت و بر طرف سه قسم و نواسبت چنانکه نسبت چنانکه با سه نسبت بعد
 ذوالاربع است و شنبه تا آنکه که سه نسبت شنباه و در بر این تمام فیه است مقام ح بعد از
 ح ح و در این فیه ابعاد و نواسبت و نواسبت نسبت معلوم شد که بعد ذی الحس مشتمل بر این که
 دو طرف او آنگاه است مشتمل است بر نه بعد و ذی الحس و الحس که دو طرف او آنگاه است
 مشتمل است بر هشت بعد و ذی الحس و الاربع بر هفت و ذی الحس بر شش و ذی الحس بر پنج و
 الاربع بر چهار و طینت بر سه و بعد بر دو و بعد بر یک و اینست اصغر ابعاد و نیز معلوم
 شد که هر فیه با ما نب خود بعدی فیه باشد تا آنکه بعد و با را بعد بعدی فیه و با هضم ذی الحس
 و با باز هم ذی الحس با هضم ذی الحس و اینست اصغر ابعاد و چون ذی الحس مشتمل است بر نه
 الحس و ذی الحس بر الاربع و ذی الاربع بر طینت و طینت بر دو و برت اضافه بعدی بعدی
 و طرح بعدی بعدی و جمع بر این دو بعدی که باشد چنانکه اگر طینت را بدین الاربع اضافه کنند
 ذی الحس حاصل شود و چون ذی الاربع را به طینت اضافه کند فیه با فیه و هر گاه که احدی از الاربع را اقل
 الحس سازند جمع بر این ابعاد و حال سایر ابعاد تا از داد و طرح و جمع برین مثال بود فصل در
 موجب تناقض است تا این لغز و جمع ابعاد که علامه بود و گاه متناظر و اسباب تناظر بر این وجه
 که در داد و اراسب چهار است اول تناظر که در آن از احدی الاربع یعنی فیه ح و در میان
 که در داد و مضارب بر فیه دیگر و نیک و چون ناظر نامی نماید ظاهر شود بر این که برین فیه نسبت
 بر تو را متناظر است چه احد بعدی سه فیه که خواهد بود و فیه ح ح بود و هر چنان واقف
 کرد که چهار بعدی متناظر است چه احد بعدی چهارم فیه ح ح خواهد بود با حلال فیه ح
 دو هم جمع ثلثه نسبت که ح ح بود در میان دو طرف ذی الاربع سه هم احدی فیه را اقل
 بعدی سازند یعنی تقدیرت بر چهارم و فیه ح ح را از ابعاد در ح بعدت بالذات متناظر
 و بیجهت تا این لغز علامه علامه می نماید و بعضی از ابعاد متناظر و در سبب بودن اول و در

نظر است که دایره باشد اندک با وجود آن سبب طایم است چنانکه از اسناد آن پیشین
 نقل شده که دایره $\text{ط} \text{ط} \text{ط} \text{ط}$ که لغات او $\text{ط} \text{ط} \text{ط} \text{ط}$ باشد طایم است با آنکه
 چهارم از او حدیسی لاریع در واقع شده و لغت در آن موجود نیست و هر چند قول
 چهارم بعد از او اسباب تا در شهر بوده و سبب تا در نیست چرا که در شعبه چهارم قول
 چهارم برده اند و تصریح فرموده اند بلامت آن و در سبب چهارم نیز حمل باطل است چه اگر
 قول بر موصول حمل است آنچه صاحب او در فرموده قسم $\text{ط} \text{ط}$ از اسامی در ظاهر
 مشتاق است با وجود سه سبب اخیر نیز سبب باشد و اگر براد از قول اول است از
 موصول و موصول باید که دایره در سلسله وصلان چون عشاق و نومی مشتاق بود و
 این ظاهر است مگر تفهیم بدان که در ذی لاریع واقع بود چنانکه جمع لغات مقصد
 بد نیست اگر چه در کلام قرم تصریح بدین تدقیق نیست حاصل هر تالیف است که مشتمل
 بر لاریعی است لاریع در کلام در کلام و شد نیز خوانند و در تقسیم شدن با بعد از لغت از برای
 زوجه و تحسین سه سبب بکثیر سبب شریفه جهت طبع و لوسون سابع بر وجهی که سبب
 تا در موجود نکند و چاره نباشد از وقوع ذی لاریع و ذی لاریع اول بر نام او از اسامی
 هر یک علی الاطلاق با اسامی طایمه بر ترتیب جهات لغات مخصوص فصل در تالیف طایم بعد
 از حفظ اسباب موجب از برای تا در منقسم بیشتر بعد ذی لاریع اول که از لغت آن تا لغت
 بود و اهل این صناعت طبعه اول نامند بصفت قسم و منقسم بیشتر بعد ذی لاریع اول
 چنانکه شرط شده در او عدم اجتماع ابعاد ثلثه لاریع و در ذی لاریع تا که در طرف او در
 ح ط بود و اینکه مشتمل شود بر نتیجه تکرار ط و چنانکه این دو شرط در بعد ذی لاریع
 نشود و اعتبار نکنند و او مگر حفظ طرفین که ح ط است ممکن است انقسام او بر سه سبب
 اما تقسیم بعد ذی لاریع که مسمی است بطبعه اول و تالیف هر است که ابعاد گری را با ابعاد
 تقسیم میکند پس اول ابعاد فرضه در او با $\text{ط} \text{ط} \text{ط} \text{ط}$ با $\text{ط} \text{ط} \text{ط} \text{ط}$ خواهد بود چنانکه اول ابعاد
 بلان

اینکه در لغت است که در اول
 اول اسباب است که بعد از لغت
 که در آن بود تا بعد از لغت
 لاریع تا در آن است که در لغت
 لاریع تا در آن است که در لغت
 لاریع تا در آن است که در لغت

بلان

باشد لازم است نام او باید و بعد $\text{ط} \text{ط}$ با $\text{ط} \text{ط}$ و چنانکه اول ابعاد
 باشد لازم است اضافه شود با $\text{ط} \text{ط} \text{ط} \text{ط}$ با $\text{ط} \text{ط} \text{ط} \text{ط}$ و چنانکه اول ابعاد
 باشد لازم است تمام بعد بد و بعد $\text{ط} \text{ط}$ و پس باعتبار اینکه اضافه $\text{ط} \text{ط} \text{ط} \text{ط}$
 موجب تا اول است اما $\text{ط} \text{ط}$ بجهت عدم و قاء به نام قسمه بپنج حاج است باضاف بعد
 بقیه که بعد $\text{ط} \text{ط}$ باشد و حاصل بیشتر اختلال بنوعی سبب دویم و چهارم را اسباب
 تا در اما $\text{ط} \text{ط}$ پس بجهت اختلال بنوعی سبب دویم و سیم و چهارم بنا بر این منقسم
 بعد ذی لاریع بصفت قسم اول $\text{ط} \text{ط} \text{ط} \text{ط}$ لغات $\text{ط} \text{ط} \text{ط} \text{ط}$ آد $\text{ط} \text{ط} \text{ط} \text{ط}$ لغات $\text{ط} \text{ط} \text{ط} \text{ط}$
 آد $\text{ط} \text{ط} \text{ط} \text{ط}$ لغات $\text{ط} \text{ط} \text{ط} \text{ط}$ آد $\text{ط} \text{ط} \text{ط} \text{ط}$ لغات $\text{ط} \text{ط} \text{ط} \text{ط}$ آد $\text{ط} \text{ط} \text{ط} \text{ط}$ لغات
 آد $\text{ط} \text{ط} \text{ط} \text{ط}$ لغات $\text{ط} \text{ط} \text{ط} \text{ط}$ آد $\text{ط} \text{ط} \text{ط} \text{ط}$ لغات $\text{ط} \text{ط} \text{ط} \text{ط}$ آد $\text{ط} \text{ط} \text{ط} \text{ط}$ لغات
 که $\text{ط} \text{ط}$ است لغات $\text{ط} \text{ط}$ است از این جهت شده بعد ذی لاریع و صورت اسامی با لغات
 و الغاب و این جدول باز نموده شد تا روشن باشد



ط
 ط

الغرائب	نقاط و ابعاد	
عشاق	ع ط ه ه ط س م ط ع	الاول
	ع ط ه ه ط س م ط ع	الثاني
	ع ط ه ه ط س م ط ع	الثالث
	ع ط ه ه ط س م ط ع	الرابع
	ع ط ه ه ط س م ط ع	الخامس
	ع ط ه ه ط س م ط ع	السادس
	ع ط ه ه ط س م ط ع	السابع
	ع ط ه ه ط س م ط ع	الثامن
	ع ط ه ه ط س م ط ع	التاسع
	ع ط ه ه ط س م ط ع	العاشر
	ع ط ه ه ط س م ط ع	الحادي عشر
	ع ط ه ه ط س م ط ع	الثاني عشر

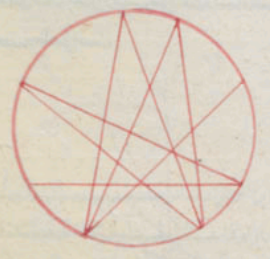
نقاط

ونقطة آخ فاصح وجميع اقسامه كانه موجود است وصفا است ابن اقسام بنقاط
 ثابته ونقطة بده وبقوا لا يخطو است وصفا است ابن اقسام بنقاط متبدله وشم
 عاشر مشافه بينهما بل جميع شده وراوسان ابعاد ثلثة لجنبه ولكن نقطا بانه بعد بالكل
 است از دو بعد في الاربع وبل بعد ثلثة لجنبه تقسيم شود واول اعجاز وبعده آخ بعد
 جميع میان ابعاد ثلثة لجنبه وبعده ط كتميم بعد بالكل است واقع سازند در وسط وشم
 كند بد وبعده ح ت پس جميع میان ابعاد ثلثة لجنبه لازم عمل ياد وچنانكه اضافت كند
 از اين اقسام طبقه ثابته وبعده نك و اقسام طبقه اول كرده است وبعده است مستعمل براس
 ابعاد نظري كه بعد بالكل است وهر ياد از اين اقسام را دايره خوانند بدان سبب كه اول نقطه
 آ است وبقدر نقطه ح كه فاصم نظام است پس كوا از نقطه آ ابتدا شده وبارز با وسه
 كلزم بنسبت كه ابتدا فاصم دارد وبارز الف باشد وانهما ح چه از هر نقطه از نقاط هغه
 كانه كه در الف بايان محط است ابتدا كند بارعنايت ترتيب وبارز همان نقطه منتهي شود و
 خواهد بود بر نقاط نقاط بنسبت كه اهل اين صناعت كويد كه ابره دايره در غير طبقه خود
 شده ودر صورت اول كه ابتدا از نقطه آ بود وانهما نقطه ح كويد كه دايره در غير طبقه خود
 شده فصل در دايه ودر نسبتها وپس بگويم در صورت اضافت جها نكات طبقه ثابته بجا
 طبقه اول خواهد اضافت نوع خود را باشد ما غير نوع خودش از اين جمله هشتاد و چهار
 دايه حاصل ميشود كه حاصل ضرب دوازده در هشت است بعضي ثلاثه و بعضي سنان
 و بعضي خفيه الثاثره ما سبب ظهور سنان وجميع میان ابعاد كه موجب است اخلاص بيك از اسباب
 مذكوره سابقه وانشاء و نسبتها و میان نقاط ثواب و نقصان نسبت از عدد نقاط
 و سبب سوا اضافت است و ما خفيه الثاثره لجنبه نقصان نسبت از عدد نقاط و عدد
 انحصار نسبتها و میان نقاط ثابته بله و متبدله لاث نیز يافت شود و اما ملامت سبب
 وجود نسبت بعدد نقاط و سبب حسن اضافت است پس ثابته و متبدله اول ابعاد بالكل افسا

طریق اوله مثل ششم و از طبقه ثانیه و این اضافه شش دایره است و از هر اوله اضافه ششم
اول بضم اول دایره ثانیه اضافه ششم تا بضم ثانیه دایره ثالثه اضافه ششم تا بضم
ثالثه دایره رابعه ثانیه در ربع برابری اضافه ششم خاص پنجاس دایره سادسه
اصنافه سادسه بسا دس و چنانکه اضافه کنیم بسا بعد را بسا بعد موجب تا فر خواهد بود
بجمله و فرجه عرض احدی از طرف اقل از برای هر دو و خواهر باشد و داد و داد و
و اس و دواوشش کانه و ما عملی است از او در علامه شفا و است بحسب نسبت پس
دایره اول حاصل است در او سه از نسبت مثل و نصف و پنج از نسبت مثل و ثلث و هفت
است دایره ثانیه و اما دایره ثالثه پس حاصل است در او سه از نسبت مثل و نصف و چهار
از نسبت مثل و ثلث و اما دایره رابعه پس حاصل است در او دو و دو از نسبت مثل و نصف
و پنج از نسبت مثل و ثلث و این دایره ثانیه است از دایره اوله پس نسبت که آن نسبت مثل
و نصف است و اما دایره خامسه پس حاصل است در او دو و دو از نسبت مثل و نصف
و چهار از نسبت مثل و ثلث و اما دایره سادسه پس بسا و نسبت عدد نسبت حاصله در
با خامسه و نسبت ضعف دو هم موجب است و از برای هر چهاره مثالی وضع میکنیم و این
نسب را وصل میکنیم تا باعث دایره اوله و شرح باشد هر خطی که وصل باشد میان دو
بعد و اولین مثل و نصف رسم شود و هر خطی که وصل شود میان دو طرف بعد و
اولی مثل و ثلث پس خطی از نسبت حاصل است در ثلث تا شبهه و بسا و عدد نسبت او
که باشد از عدد ثلث تا هر ظاهر الف و است و هر دایره که عدد نسبت او بزرگ بود از عدد
و لیکن مختصر باشد نسبت او میان ثلث تا شبهه بلکه در شبهه کات نیز پانز و شود و خطی تا
و چنانکه نسبت بعد و ثلث باشد پس آن کات خواهد بود و دو علامه حاصله و دایره
چنان است که نموده شده اضافه ششم اول بضم اول از طبقه اول و حرف اول و ط و ط
ط و ط و دایره اوله از نسبت حاصل است پنج مثل و ثلث سه مثل و نصف

در نسبت منقول

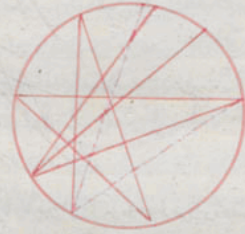
و نسبت ضعف و حاصل است در او دایره بواسطه این اضافه ششم اول
طریق اوله که از الف تا ح است و ششم تا که ط و ط باشد و از ف تا است تا با
و ششم تا که ط باشد و از ز تا است تا با ه و صم اول مکرر شده که از ح تا
تا ه و ششم تا که ز مکرر شده که از با است تا ح



اصا و صم با در حرف اول و ط و ط ط و ط و د و نسبت مثل و دایره اوله
چه نه نسبت در او حاصل است پنج مثل و ثلث سه مثل و نصف و نسبت ضعف



۲۲
 و حاصل است در این دایره بواسطه این اضافه قسم با ربع اول که از آن است تاخ و قسم
 ثالث که طه باشد و او از آن است تا با و قسم اول که طه است باشد و او از آن است
 تا بی و قسم با نیز مکرر شده که از آن است تا بی و قسم سیم نیز مکرر شده که از آن است
 تا بی اضافه قسم ثالث تا بی حروف اول طه طه طه و در او با نسبت ضعف
 هشت نسبت حاصل است چهار از نسبت مثل و ثلث و سه از نسبت مثل و ثلث
 نصف و نسبت ضعف و حاصل است

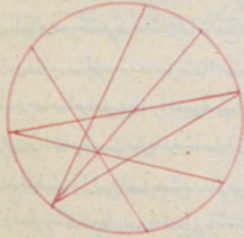


و حاصل است در این دایره بواسطه این اضافه قسم با ربع اول که طه
 باشد و او از آن است تا با و قسم ثالث که طه باشد و او از آن است تا بی و قسم
 سیم نیز مکرر شده اضافه قسم با ربع حروف اول طه طه طه و در او با نسبت
 مثل و ثلث است چه هشت نسبت در او موجود است بی از نسبت مثل و ثلث و در
 از نسبت مثل و نصف و نسبت ضعف

و حاصل است



و حاصل است در این دایره بواسطه این اضافه قسم چهارم و آن از آن است تاخ و قسم حاکم
 که طه باشد و او از آن است تا با و قسم ساس که طه باشد و او از آن است تاخ
 و قسم چهارم نیز مکرر شده و آن از آن است تا بی و خاص نیز مکرر شده که طه و او از آن است
 تا بی اضافه قسم حاکم تا بی حروف اول طه طه و در او با نسبت ضعف
 چهار از نسبت مثل و ثلث و در او از نسبت مثل و نصف



و حاصل است در این دایره بواسطه این اضافه قسم ششم که از آن است ناح و قسم سادس
 که خط باشد و از آن است ناح و قسم دایم که خط و از آن است ناح
 و قسم بیست و نه که از آن است ناح اضافه قسم سادس بساوس حریر و
 خط و در او بعضی نسبت حاصل است چهار از نسبت معلوم
 و در آن نسبت مثل و نصف و نسبت ضعف



و حاصل است در این دایره قسم ستم بواسطه این اضافه قسم ششم و از آن است
 ناح و قسم دایم که خط باشد و از آن است ناح و قسم خامس که خط
 باشد و از آن است ناح و قسم ششم که از آن است ناح و اضافه
 اضافه بشود هر یک از این دو به غیر بیاض خود حاصل شده است و اضافه
 و غیر بیاض خود هشتاد و چهار دایره یعنی مائة و بیست و نه خط
 اضافه است و این مائة و بیست و نه خط حاصل شده از اضافه قسم شمس
 از بیاض و آن بیاض دایم از بیاض اول که حاصل میشود در او بواسطه این اضافه
 بعد بر نسبت بعد و معلوم شد که چهار بعد که با آن باشند موجب تمام است

چرا که

چرا که لغوی خواهد نمود از طرف دایره و بیاض و در آن موضعی شد
 تا در آن عمل بر نسبت و آن در هر دایره لغوی شود تا به بیاض و معلوم باشد
 که بر علام و خصیة المانع ظاهر المانع بود اول اشاره میزد که تم و قطع باشد

اول	مقام
ط	ط
ط	ط
ط	ط
ط	ط
ط	ط
ط	ط
ط	ط
ط	ط
ط	ط
ط	ط
ط	ط
ط	ط
ط	ط
ط	ط
ط	ط
ط	ط
ط	ط
ط	ط
ط	ط
ط	ط
ط	ط
ط	ط

شماره
 بحر
 سسم
 ههم
 ههم
 عشر
 دهم
 نازده
 دوازده

سارود	ا	ط	ه	و	ز	ح
صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح
کار و صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح
سارود	ا	ط	ه	و	ز	ح
صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح
کار و صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح
سارود	ا	ط	ه	و	ز	ح
صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح
کار و صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح
سارود	ا	ط	ه	و	ز	ح
صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح
کار و صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح
سارود	ا	ط	ه	و	ز	ح
صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح
کار و صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح
سارود	ا	ط	ه	و	ز	ح
صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح
کار و صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح
سارود	ا	ط	ه	و	ز	ح
صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح
کار و صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح

سارود	ا	ط	ه	و	ز	ح
صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح
کار و صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح
سارود	ا	ط	ه	و	ز	ح
صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح
کار و صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح
سارود	ا	ط	ه	و	ز	ح
صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح
کار و صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح
سارود	ا	ط	ه	و	ز	ح
صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح
کار و صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح
سارود	ا	ط	ه	و	ز	ح
صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح
کار و صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح
سارود	ا	ط	ه	و	ز	ح
صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح
کار و صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح
سارود	ا	ط	ه	و	ز	ح
صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح
کار و صاوه	ا	ط	ه	و	ز	ح

نهم	ط	۳۹
جانفرا	ط	۵۰
مد	ط	۵۱
محر	ط	۵۲
حنه	ط	۵۳
مجازت	ط	۵۴
زنده رود	ط	۵۵
حسن مع العنه	ط	۵۶
زود و زود	ط	۵۷
ح	ط	۵۸
روا کند	ط	۵۹
حسن مجازت	ط	۶۰

دلکش	ط	۳۷
برسان	ط	۳۸
ح	ط	۳۹
راست	ط	۴۰
سل هالون	ط	۴۱
زنگوله	ط	۴۲
ط	ط	۴۳
صفهان	ط	۴۴
رنگار مع العنه	ط	۴۵
گردانیه	ط	۴۶
ط	ط	۴۷
مجازت مجازت	ط	۴۸

واحد	ط	۷۳
ط	ط	۷۴
ط	ط	۷۵
حصارین و	ط	۷۶
ط	ط	۷۷
ط	ط	۷۸
ط	ط	۷۹
بزرگ و	ط	۸۰
ط	ط	۸۱
ط	ط	۸۲
ط	ط	۸۳
ح	ط	۸۴

۶۱	ط	زده کاز
۶۲	ط	مد
۶۳	ط	مد
۶۴	ط	حضرت
۶۵	ط	راهنما
۶۶	ط	مبارک و
۶۷	ط	ط
۶۸	ط	ط
۶۹	ط	عراق
۷۰	ط	نور
۷۱	ط	کواش
۷۲	ط	ادج

و اصول دو پرده که در همان اقسام ذوالاربع است چه دو ابرازان از اقسام معتدله
 ثانیاً بضم معین از طبقات اول حاصل شده و در هر یک از این دو ابرازان چهار اقسام از طبقات اول
 است و نیز که این اقسام از طبقات اول باشد و از ابرازان ذوالاربع است مثلاً اگر یک که در
 اول که عتقانی است پنج است چنانکه در این جدول است

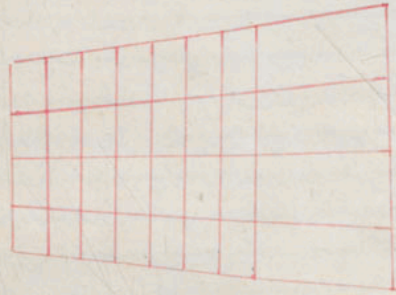
ح	ر	د	س
ح	ر	د	س
ح	ر	د	س
ح	ر	د	س
ح	ر	د	س

پاد در ابراه چهارم چنانکه در این جدول

ح	ر	د	س
ح	ر	د	س
ح	ر	د	س
ح	ر	د	س
ح	ر	د	س

بعضی از اهل

و بعضی از اهل عمل چو را شد و خوانده اند چون ناظر باطل نماید ظاهر شود و اگر چه
 قسم نیز است از اقسام و نیز ثالث قسم سادس و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم
 ظاهر شود که چهار اول و چهارم یعنی یک است چه ظاهر است که بعد از هر دو طبقات است
 و هر یک نیز با نام خاص چه ابراه و هر دو طبقات است پس در واقع سه چو بود اما چون طبقات
 این چو در میان بود یعنی ابراه را که اندک فصل در حکم و درین بلائیکه اول این صناعت راست
 سه مرتبه اما مثال بد با سه خصوصاً که از آن برای این است ممکن و دانای و در باطن
 و جمیع لغات که ملا را مان برانست ممکن است که از این برای استخراج کنند و لکن چون مشکل
 که جمع دو لغت مختلف کند در آن بند و روش وضع کرده اند این ذات و درین و ثلثه و اربعه
 و اگر بنا بر مثال از لغت بیغیه اسان کرده اما اصطلاح درین قانون اینست که یک که در اول لغت
 مطلق اسفل از این دو و در مساوی لغت ح از این پس یک که در نسبت جمیع لغات هر یک
 با هم را چو در نسبت مثل و ثلث چه زنا یک لغت مطلق اسفل از دو و در مساوی لغت ح
 از این که در یک که در سن تا از اسفل مساوی لغت ط است و در سن تا از این است
 و نسبت با ط مثل و ثلث است و در سن تا با ط است و بر همین قیاس سایر اجزاء
 چنانکه در دو در عتقانی مثلاً اول مطلق و ط را چو یک که در این اجزاء او را که است و
 سایر اجزاء او را که است و مطلق اسفل و در این اجزاء او را که است و سایر اجزاء او را که است و
 و تا من او را که ماه و حادی عشر که ح است بنا بر این و سایرین و درین ده خواهد بود
 و با این مستغنی عنه است فصل در ذکر نمودن و شوه او را و او را و استخراج او را بدانند
 و در واقع کرده اند اینک صاحب نیز و در این اجزاء او را که است و او را که است و اصطلاح
 ان چنان است که مطلق هر مرتبه مساوی سه ربع باقی باشد که نسبت باقی باقی باقی
 نسبت مثل و ثلث باشد پس با برین و سایرین محتاج الی هفت خواهد بود و باعتبار
 وجود هر لغت با حدت او کامل شده است جماعات و مخصوص کرده اند هر سه سن تا را



پس مطلقاً هم حدت او سبب است و حدت سبب به هم بنصره است و حدت بنصره هم
زیر و مطلق مثلث سبب به زیر و سبب مثلث بنصره زیر و بنصره مثلث سبب و مطلق سبب
حاد و سبب بنصره بنصره حاد و پس نسبت مطلق هم به بنصره حاد نسبت بعد از آن کل بر این خواهد بود
و بعضی از حکما در مورد و تر حاد و غیره اند و بر وجهی و تر اخصار نموده اند اما مضمون آن
ایشان مائل بر این است که چه گفته اند که و تر زیر مائل دکن افس و لغه او مناسب حرارت و لغه
و تر ممتنع مائل دکن هوا و لغه او مناسب رطوبت و و تر مثلث مائل دکن آب و لغه او مناسب
برودت و و تر هم مائل دکن متاله و لغه او مناسب بهرست پس لغه هر یک مناسب خلط است
از اخطا طارعه که صغیر و بلغم و خون و سودا بود و بیان چهار و تر با هم بنظر نموده است که
بعضی اخطا از بعضی باشد بر نسبت افضل و او انست که ناطق هم مثلث ناطق مثلث باشد و مثل

ثلث او

ثلث او و مطلق مثلث مثل ناطق مثلث و مثل مثلث و مطلق مثلث مثل ناطق مثلث و مثل مثلث
و چنانست که هم سبب مطلق او بنصره باشد و مثلث حاد مائل بر این باشد و مثلث لوطا مائل و تر
که پس از آن کشیده شوند این بنا و تار را ربع بر روی نمود اسافل و تار و در وسط و تر
در ملا و می فرق عرض نمود و باید طول او تار مساوی باشد و در ناطق مختلف بر نسبت
مگر کوره و حکم به بند پس از آن طول و تر را تقسیم نماید چهار قسم مساوی و در سنان
خضری از نزد سه ربع از طرف فوق عرض نمود به بند بند با تقسیم نماید طول و تر را از راس
بنه قسم مساوی و به بند بند و سنان سبب به در بر شع بدستور مگر کوره با تقسیم نماید
طول و تر را از نزد و سنان سبب به تا مشط بنه قسم مساوی و به بند بند و سنان
بنصره در بر شع بدستور مگر کوره پس افع خواهد شد فوق و سنان خضری و در طرف و بار
سبب به با تقسیم نماید طول و تر را از نزد و سنان خضری از طرف مشط به هشت قسم و تر
شود بر او جزئی مثل ارا از غیر با مائل از و تر از طرف فوق و به بند بند در این موضع و سنان
و سطح را پس افع خواهد شد مابین و سنان سبب به و بنصره ایست اصلاح نمود و نسبت
او تار و موضع و سائین اما گفته اصلاح نمود و معرفت نسبت در مابین لغت پس و چنانست که
کشیده شود و تر و بند و تر و نماید و تر و تار باجهای که منقطع نشود پس از آن کشیده شود
فوق زبر و بند و تر شود و اصلاح شود بخضری و زده شود با مطلق زبر پس چنانکه شنیده
شوند این دو لغه بمسأله مساوی خواهد بود و اگر مساوی شنیده نشوند زیاد یا
کود و در شدت به سبب با سبب او تار رسند بعد مساوی پس از آن کشیده مثلث و بند و تر
شود و اصلاح شود بخضری زده شود با مطلق مثلث و زده شود و در شدت و سبب تار رسند
بعد مساوی و شنیده شوند این دو لغه کوبا که با لغت است پس از آن کشیده شود هم
و بند و تر شود و اصلاح شود بخضری زده شود با مطلق مثلث تا شنیده شود این دو لغه
مساوی پس چنانکه شنیده شوند مساوی و بخوبی کوبا لغه را حده است لاجرا مساوی

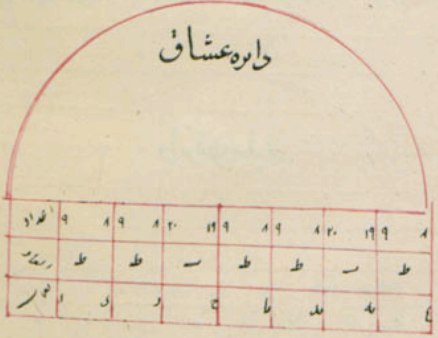
خواهند بود پس چنانکه مساوی شدند از آنجا در جبهه دیگر مساوی یعنی مطلق هر دو مرتبه را با
 لسانه بنحیه اصلاح کرده شده خنجر مثل خنجر و مثل نکت او در غلظ و قتل و صیبا یعنی هر
 که اصلاح کرده شده خنجر مثل غنچه و مرتبه که در تحت او است مطلقا بالسوا و صیبا یعنی هر
 و مرتبه مثل غنچه اصلاح شده بسبب او مثل شمن او بالسوا و باز صیبا یعنی مطلق هر دو مرتبه ضعف
 غنچه و مرتبه که در تحت او است یعنی ثالثا از او اصلاح کرده شده بسبب او و باز صیبا یعنی بسبب او
 هر دو مرتبه مثل غنچه بنحیه او و مثل شمن او بالسوا و باز صیبا یعنی وسط هر دو مرتبه مثل خنجر او
 و مثل شمن او بالسوا حاصل نیست که نیست و مرتبه و نه و سمانه از این او تا و وسایق
 مگر اینکه از برای لغات او نسبت است یعنی بعضی از این نسبتها یعنی مثل است و شمن
 و یعنی نیست چنین پس از جهت نسبت ناضله است که بوده باشد یعنی مثل غنچه و مرتبه بالسوا
 با اینکه بوده باشد یعنی غلظ مثل سازه و مثل نکت او با اینکه بوده باشد مثل و مثل ضعف
 یا مثل و مثل یعنی با مثل و مثل شمن پس چنانکه مساوی شد او تا و بر این نسبت ناضله و حرکت
 کرد حرکات متوازنه متناسبه حادث شده لغات متوازنه و مشابه حادث خصفاث
 و شبکات غلظت پس چنانکه بر این شود انحاء نالغاث بخبر مکرر که در جمله است لغات غلظت
 لغات از برای لغات حادث خصفاث مثل اجساد و لغات حادث مثل ارواح و حاصل
 شده است اتحاد و مزاج و کرده است الی ان و غنا و مثل این او تا و بمنزله اقلام است
 و لغات حادث بمنزله حروف و الی ان بمنزله کلمات و غنا بمنزله اقا و یل و هوا حاصل بمنزله
 فراطیس و معانی که مضمر است در این لغات و الی ان بمنزله ارواح مستور و نه در اجساد
 پس چنانکه دارد و شود این الی ان بمساع لغت بوده است طبع و خوشتر شده است
 ارواح و معنی در کشف لغت پس چرا که این حرکات و سکونات که در ما بین این حرکات است
 در این صورت حکما خواهد بود از برای این زمان و چرا که از برای این حرکات اشخاص فلکبه
 چنانکه حرکات کراکب و افلاک و مصلحات و متناسبات مکانی بسیار شدند از برای هر دو

و در صورتیکه کراکب کرده شد زمان با این حرکات کراکب مساوی متناسبه معقد
 لغات او محال خواهد بود با لغات حرکات افلاک و کراکب پس در این وقت لغت
 جزینه که در عالم کون بسیار شدند مگر خواهند شد سر و عالم افلاک و لغات لغت
 در آن نشانه است و بیعت دانند که آن لغت که در احسن احوال و الهب لغات
 و در دم سر و خواهند با اعتبار اصغر بودن آن لغات و الهب بودن آن الی ان چرا که
 این اجسام احسن ترکیب و وجود همدما و اصغر جوهرها هستند و حرکات کراکب اجسام
 احسن نظاما و متناسبات آنها وجود نالغاث بسیار شدند پس از آنکه دانست لغت
 جزینه که در عالم کون هستند احوال عالم افلاک را و بیعت دانستند حقیقه آنچه و معنی
 شد بشرق اده اند بصورت بان نشانه و لغت با بنا جنس خود از لغت که نشانه در
 از زمان ما صیبا از ام خالیه و بیاید دانست چنانکه حرکات لغات موسیقیا و مکرر
 لغت جزینه را که در عالم کون است سر و عالم افلاک را همچون لغات حرکات افلاک و کراکب
 مکرر است لغت لغت را که در آن نشانه هست سر و عالم ارواح را و از اینست که حکما
 کنند که موجودات معلولات فرایح را است احوال آن موجودات احوال موجودات را
 که معلول بسیار شدند و ظاهر است که اشخاص فلکبه عمل او را بسیار شدند از برای این اشخاص که
 که در عالم کون هستند پس حرکات افلاک ملاحظه خواهد بود از برای این حرکات و این حرکات
 چرا که است حرکات افلاک را پس از دست که لغات این اشخاص که به حکما را باشند لغات
 اشخاص فلکبه را و دانند آن حرکات صیبا نیست دو لغت خود نشان که حکما بسیار شدند اول
 ابا و امجان را و هم چنین نلامه و معلولین حکما بسیار شدند در افعال و صنایع افعال است
 و معلولین را و بر عقلا و اصحاب شعور و روشنی است که اشخاص فلکبه و حرکات منظمه
 منقده الی وجود بسیار شدند بر لغت که در تحت غلظت و حرکات آنها سبب است از برای
 حرکات آن لغت پس وجود حرکات منظمه و لغات متناسبه در عالم کون دلیل است بر وجود

حرکات منظر و نقاش متناسبه مفرجه مشروطه از برای نفوس بما فوق دو عالم افلاک است
 در طبایع صیقل است اشتیاق بافعال با و امیال و در طبایع نلامه و متعین است
 اشتیاق باحوال سائید و در طبایع عامه است اشتیاق باحوال ملوک و در طبایع عقلا
 اشتیاق باحوال ملائکه و تشبه با ایشان چنانکه از فیثاغورث حکایت شده که بصفا
 جهره نفس و ذکا قلب شنید نقاش حرکات افلاک و کوکب را پس استخراج نمود و بحدود
 فکر اصول موسیقی و نقاش الحان را و اول کسی بود که تکلم نمود در این علم و خبر داد
 از این سر و پس از او سوناخس و بطلمیوس و اقلیدس و غیر ایشان ارتقا و ابدیت
 غرض حکما در استعمال ایشان موسیقی و فنم او را در ریاضت عبارات
 چرا که این الحان مرقع ثلث و قاسمه و مدکر نفوس ساهبه و ارواح لاهیه مافیه
 از سر و دو عالم و حایز و حلی و درایه و در حیرت است بلکه فنی میکنند با نقاش این اوتاد
 کلمات و ابیات موزونه بجهت مرقع ثلث و قاسمه و تشبیه نفوس ساهبه از فنم مضطرب
 و ارواح لاهیه از فکده جهالات تا اینکه بشوند بیادند این نفوس را با عالم ارواح و
 در حیرت و ناخارج شوند از نام کون و فساد و خلاصه بایند از غرق در بحر صیقل و نقاش
 بایند اینها نیز از اسرار طبیعت و اما سبب تحریک موسیقی در بعضی اشیا از جهت استعمال
 عام است بر غیر این حق که استعمال کرده اند حکما بلکه بر سبب لهر و لعل و ترغیب و تشبیه
 لذت و نیا و غریب و با ما از آن دنیا خلاصنا من شر و در افستنا فصل در اسماء او را مشهور
 و در او اصلیه اهل صناعت او را در اشود و نامیده اند و از برای هر دو است استعمال
 که جنبه تعلیم آن دو است و نظر باینکه علم اصیل در این فن نالیف الحانست و نالیف
 الحان مبهه نیست و نا اطلاع بر کیفیت ایجاد نشود پس از نسبت بیان ایجاد و در پرومان
 که اعداد مفصول و مفصول آرد و نیز بشود نا طالب را از یاد زبهرت حاصل شود چون
 در او برضفتم با اعداد ثلثه تقشود پس بایند بیان کیفیت استعمال اعداد ثلثه لحنه بشود

این بیان

باین طریق که در تمام اربابست قسم منسا و سه میکنیم و فصل میکنیم از این اقسام بیست و یک
 یک قسم را از طرف افق و بر نقاش آن سه علامت میکنیم و هم باز و تمام را از آنزده قسم
 میکنیم و فصل میکنیم از این اقسام شانزده که در یک قسم را از طرف افق و بر نقاش آن سه علامت
 میکنیم و هم باز و تمام را از آنزده قسم میکنیم و فصل میکنیم از این اقسام یک قسم از طرف افق و بر نقاش
 او در رسم میکنیم و چون این طریق معلوم شد بداند که نمودار باب این صناعت و در او اصلیه
 دو اوزده است و هر چند اسامی آنها بر کتار جدا و در او نیز بر سرش نیست است و لیکن نظر
 بر بیان کچه اعداد مفصول و مفصول عنه باز آمده شده برین مثال



این دایره از دو ابره شناور و چهارگان است که حاصل شده از اضافه قسم اول از
 طبقه ثانیه با قسم اول از طبقه اولی

دایره راست

اعداد	۹	۱۶	۲۵	۳۶	۴۹	۶۴	۸۱	۱۰۰	۱۲۱	۱۴۴	۱۶۹	۱۹۶	۲۲۵	۲۵۶
سطح	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط
نور	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن

این دایره چهارم است که حاصل شده از اضافه نمودن چهارم از طبقه ثانیه باقیم چهارم از طبقه اول

دایره ونگولر

اعداد	۹	۱۶	۲۵	۳۶	۴۹	۶۴	۸۱	۱۰۰	۱۲۱	۱۴۴	۱۶۹	۱۹۶	۲۲۵	۲۵۶
سطح	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط
نور	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن

این دایره پنجم و دوم است که حاصل شده از اضافه نمودن ششم از طبقه ثانیه باقیم چهارم از طبقه اول

دایره نوی

اعداد	۹	۱۶	۲۵	۳۶	۴۹	۶۴	۸۱	۱۰۰	۱۲۱	۱۴۴	۱۶۹	۱۹۶	۲۲۵	۲۵۶
سطح	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط
نور	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن

این دایره چهارم است که حاصل شده است از اضافه نمودن نهم از طبقه ثانیه باقیم نهم از طبقه اول

دایره بوسلید

اعداد	۹	۱۶	۲۵	۳۶	۴۹	۶۴	۸۱	۱۰۰	۱۲۱	۱۴۴	۱۶۹	۱۹۶	۲۲۵	۲۵۶
سطح	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط
نور	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن

این دایره بیستم و هفتم است که حاصل شده از اضافه نمودن سیم از طبقه ثانیه باقیم اول از طبقه اول

دایره راست

دایره اصفهان

۱	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
ح	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ظ	ع	ف	ق	ک	گ	ج	چ	خ	د	ذ	ر
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰

این دایره چهل و چهارم است که حاصل شده از اضافه شدن هشتم از طبقه ثانی به بقسم چهارم از طبقه اول

دایره حسینی

۱	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
ح	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ظ	ع	ف	ق	ک	گ	ج	چ	خ	د	ذ	ر
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰

این دایره پنجاه و سوم است که حاصل شده از اضافه شدن نهم از طبقه ثانی به بقسم نهم از طبقه اول

دایره مجازنه

دایره مجازنه

۱	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
ح	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ظ	ع	ف	ق	ک	گ	ج	چ	خ	د	ذ	ر
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰

این دایره پنجاه و چهارم است که حاصل شده از اضافه شدن ششم از طبقه ثانی به بقسم اول از طبقه اول

دایره زرافکنند

۱	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
ح	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ظ	ع	ف	ق	ک	گ	ج	چ	خ	د	ذ	ر
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰

این دایره پنجاه و پنجم است که حاصل شده از اضافه شدن نهم از طبقه ثانی به بقسم نهم از طبقه اول

جامع و اربعی

۱	۴	۹	۱۴	۱۹	۲۴	۲۹	۳۴	۳۹	۴۴
ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط
۱	۴	۹	۱۴	۱۹	۲۴	۲۹	۳۴	۳۹	۴۴

این دایره ششست و پنجم است که حاصل شده از اعداد ششست تا بیست و پنجم از طبقه اول

دایره عراف

۱	۴	۹	۱۴	۱۹	۲۴	۲۹	۳۴	۳۹	۴۴
ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط
۱	۴	۹	۱۴	۱۹	۲۴	۲۹	۳۴	۳۹	۴۴

این دایره ششست و هفتم است که حاصل شده از اعداد ششست تا بیست و هفتم از طبقه اول

دایره و زلزله

دایره و زلزله

۱	۴	۹	۱۴	۱۹	۲۴	۲۹	۳۴	۳۹	۴۴
ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط
۱	۴	۹	۱۴	۱۹	۲۴	۲۹	۳۴	۳۹	۴۴

این دایره هفتاد و دو است که حاصل شده از اعداد ششست تا بیست و هفتم از طبقه اول
 اما بر آن دایره را در اینجه مناسبت است طاعت الهی نیست اگر چه بعضی از ماهران از اهل علم این
 حسن تملیظ و انتقال مناسبت را بر اینچنان استعمال میکنند که نفس از آن مقرر حاصل
 نمیرد و اما آنکه علام است بعضی همین دایره مشهوره اند که در بعضی موضع خود واقع
 شده اند چنانکه هر یک از این دایره را در بعضی موضع است چنانکه بعد از آن مذکور خواهد
 شد و پس از آنکه معلوم میشود که مثلاً دایره هفتاد و ششم صفتها آن است و در طبقه اول
 و پنجاه و پنجم نیز صفتها آن است و لکن در طبقه سیم و پنجاه و شش نیز صفتها آن است
 و در طبقه چهارم و دایره پنجاه و نهم نیز صفتها آن است و در طبقه پنجم و دایره
 و پنجاه و یک نیز صفتها آن است و در طبقه ششم و دایره و پنجاه و سه نیز صفتها آن است
 و چون تمام کشت مباحث دایره مشهوره اکنون رسم جدید و بیشتر که کتب یا باشند
 با بیان در سنا فاس هر یک بطریق الاثر و چنانکه رسم است در کتب مشهوره این تا عهد
 استخراج طبقات کرد

و صیغها مندر این موضع را طبقات ۳



شش مرکب است و کردانها مجموع کامل شش است و بر چهار دیگر جمع نامش در جدول
 مجله اوزان شش گانه نموده شد با اسما آنها برین

و چون اوزان بطریق اجمال مذکور شد اکنون مفصلاً بیان شود تا طالبان
 زیاد در بصیرت حاصل آید و بیان ترتیب ابعاد و لغات هر یک بدین شرح است بدین
 کراشت دایره هفتاد و یکم است و لغات و اعدادان بدین ترتیب است
 کردانها دایره چهل و هشتم است که لغات آنرا حذف کرده اند و بدین نمونه است
 س

شش مرکب

و بعضی زیاد و در اوزان میباشند و بعضی ناچاران نام نیست بلکه مرکب میباشند
 مثل دایره شصت و هفت که مرکب است از اصفهان و چهار پس قابل این قول باید که بد
 دایره مرکب است از نود و دو و چهار و نیکو که مرکب است از چهار و راست و اصفهان
 مرکب است از اصفهان و راست و اما اوزان شش گانه است و او دایره هفتاد و یک
 و کردانها دایره چهل و هشتم است و هر دو اصفهان است بعد از شناسا و طیف
 اما کردانها پس و طیف هفدهم است و اما کراشت پس و طیف دهم است و سلسله نیکو
 چنانکه اول دایره نیکو باشد و نود و هشتاد است با حذف هر یک از آنها و نود و
 س و اما با نام پس هفتم است در مقدم و تا آخر هر چیز شش گانه و در جیس و از این

نوروز و ان دایره حصی است که نفع از او محمد وقت است بدین مثال

سلسله مرکب است از چهار بند و هر بند استیخارج او از نوروز بان طریقه است که اول

ان از لغات زنگوله کنند بر سبیل منزل بعد از آن لغات چهار نما بند هم بر سبیل منزل

بعد از آن باز لغات چهار را بر طریق صعود نمایند تا بطرف اقل چهار رسد بعد از آن لغات

اصفهان نمایند پس لغات راست پس فرین کنیم که بعد استیخارج لغات او از سطوح مثلث

است با بعد از آن نفع نمرود شود بعد از آن نفع با بعد از آن نفع پس به پس برین

پس کب بعد از آن بر کشتن بطریقی صعود تا نفع به و چون نفع به نمرود شد باید که نفع به

نمرود شود پس برین نفع به و از اینجا معلوم توان کرد که نفع استیخارج او را

و نیز تمیز کرده شد چه بواسطه این دو صعود و هر دو که واقع است در تمیز یکدیگر

شعبان اصل او در آن است بشرط آنکه لغات او در بار نمایند و نفع که مشتمل است

میان محیط اول و بعد تا نفع بعد تا نفع سازند برین مثال

نایب و ان نایب شعبان است چنانکه در بیان شعبان معلوم کرد ان شاء الله

لیکن باید که نفع نمرود شود بعد از آن نفع بعد از آن نفع و محب را هر دو بعد نمرود

شود پس فرین کنیم که بعد او از سبب مثلث است اول نفع نمرود شود پس نفع نایب

نفع و پس نفع آ نایب به بداند اصل صفات او از آن این بود که بعد از نفع و هر دو

بر اینها زیاده بیشتر از لغات بسبب حسن لیکن است فصل در بیان شعبان

باید که مشهور بر این عمل شعبان بهیست و چهار بند اول دو کاه و ان دو نفع است

که بعد از نفع بران مشتمل است برین مثال

اقل نمرود شود بعد از آن احد و مشهور میان اهل عمل است که نفعین دو کاه

باید

با است که ان طرفین بعد از نفع است در میان دو اربعین و ان نفع دوم سه کاه

و ان از دو کاه به یک بعد محب از اید است پس بر بعد از نفع زیاده باید نایب

کاه و ان از سه کاه به یک بعد از اید است و چهار نفع است برین صورت

چهارم پنج کاه و ان از چهار کاه به یک بعد از نفع زیاده است برین صورت

پنجم شش کاه و ان از پنج کاه به یک بعد از نفع زیاده است برین صورت

ششم هفت کاه و ان از شش کاه به یک بعد از نفع زیاده است برین صورت

هفتم هشت کاه و ان از هفت کاه به یک بعد از نفع زیاده است برین صورت

و بعد از آن نفع مشتمل است بر لغات اول و دو اربعین بر آن نفع نمرود و زخارا و ان

شش نفع است برین صورت

نهم حسا و ان هشت نفع است برین صورت

چهارم

ششم

هفتم ما هر دو در ان دو کاه است که نفع نایب است و بعضی نفع نایب

چه بر هر دو بعد از نفع است از کاه به و عشا نایب نفع نمرود و ان بر عشا ن

اما بر قول اول اینست که نفع نایب است

و بر قول ثانیه اینست که نفع نایب است

و بعد از آن نفع مشتمل است بر لغات اول و دو اربعین بر آن نفع نمرود و زخارا و ان

شش نفع است برین صورت

نهم حسا و ان هشت نفع است برین صورت

و هم زود در بانی و این شیخ گفته است اول آن شرح پس بانه و بعد ثالث آن از بیان در و بیست
 مستخرج شود و بعد رابع آن سه بود و خامس آن و این شعبه از جمله مستخرج است
 قریب به چهارم از بیست و دو سلسله برین مثال
 با زده هفتاد و ان هشت گفته است برین مثال
 دو و زده هم عزال و ان شیخ گفته است که ذوالحجین یا بره عجازه مشتمل است بران و تمام آن
 ستم هم اوج و ان هشت گفته است برین مثال
 چهاردهم نیز زوان دو قسم است نیز صفر و نیز زکیر اما نیز صفر و ان شیخ گفته است برین مثال
 و اما نیز زکیر مطلوب دانه چهل و هشتم بود یعنی عین از زین ترکیب و سه از نیز صفر و بیست
 راست بر دستارم بعد به طایر برین مثال
 با زده هم مرتفع و ان گفته است برین مثال
 شانزدهم و یک و ان سه گفته است برین وجه
 و ان شیخ گفته است برین وجه
 هجدهم و این شعبه بر کباب است از زنگوله و عشاق لیسطه آنکه اول لغات زنگوله نماید بعد
 از ان لغات عشاق بعد از ان بر کردند بطریق صعوبت و محیط بر گفته کنند که مشتمل است
 میان بعد عشاق و محیط زنگوله و ان مشتمل است برین مثال
 بیست و دو و این شعبه همان شعبه سه گانه است و فرقی بدین است که در طرف احد
 سه گانه بعد از ضامی فرایند و زاوله مینامند و بعد از ضامی ارضت بعضی باشند
 و شش گانه اند در بعد از ضامی که عامل باشد که بواسطه اهتزاز و تزلزل چنان نماید که گویا
 یک اند و در سه معنای با در برابر بعد از ثلثه لازم نیاید و انرا در اصطلاح اهل ساز

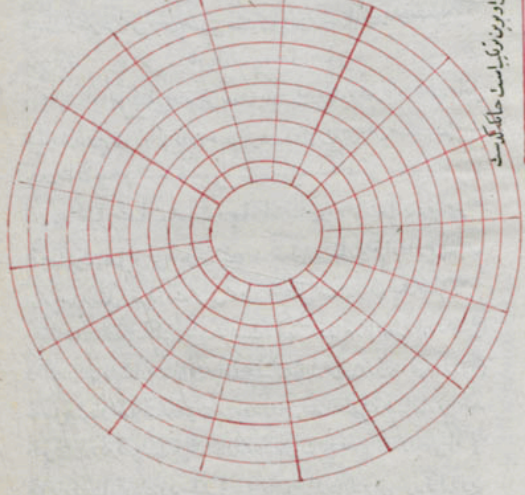
از زنگوله و در هر یک
 مابعد از ان لغات را
 که در ان شعبه
 در هر یک از این شعبه
 سه گانه است

مالش خوانند

مالش خوانند و محیط و بیست و یک است نمودن چنانکه ذکره معملات ترکیب در این شعبه
 واقع است و صورتش اینست
 بیست و یکم بیست و یک و این شعبه بر کباب است از لغات زهر آنگند و لغات عجاز
 لیسطه آنکه محیط لغت بود که مشتمل باشد میان محیط زهر آنگند و جلد عجاز و ترکیب لغات
 بیست و دو هم و دو هم و دو هم و ان چهار گفته است که ان جعفر عجازه است اما از طرف
 احد گفته بر ان اساس که کند تا پنج گفته شود برین مثال
 بیست و سه هم و دو هم و ان حسین است که عجازان بر سه گانه که کند و ان مشتمل است
 بدین نمونه
 و در عرف اهل علم بیست و یک بود که خوانند اما بیست و چهارم هم و ان شعبه حاصل
 بیشتر از لغات هم بعد و اولی و بره حسین بود و اولی و بره حسین بود و ان هشت گفته است
 مدس مثال لیسطه
 این بود محیطش شعبات بیست و چهار که اند مشهوره اما شعبات غیر مشهوره
 از جمله که یک اهل این فن متعرض نشده اند فصل دوازدهم از لغات ادوار چون بیست
 از این علم شد که هر دو در این ادوار مشتمل است بر لغات چندین صفت
 و بیست و دو هم و دو هم که ان باید دانست که بعضی از ادوار بودا با بعضی دیگر و بعضی لغات
 و مراکز ان لغات فاضله است که ان باید دانست که بعضی از ادوار بودا با بعضی دیگر و بعضی لغات
 حاصل میشود و اختلاف در میان این دو دو وجه میباشد و بعضی از لغات ادوار نیز باشد
 و این لغات بر دو قسم است که اول لغات ادوار و تمام لغات بر دو قسم است که اول
 مثل دانه عشاق و دو هم و دو سلسله که بعد از ادوار که چنانکه فرقی شود که دو هم
 عشاق است اول لغات صراف و خواص بود مراکز ادوار که عسای و اختلاف فریبند

و مشعر و ابعاد بنیست ب دواست عدم تجا و زاوی الحلی و اماست اعظام صحه منهن
 دور در خرا صد بود بالضرده و ترتیب لغات فزیه برین بلب بود و این مراکز بعینها
 لغات مراکز عشاق است لغات و ترتیب حرکات لغات اول فزیه دوم عشاق است و در
 فزیه سیم عشاق و هکذا تا آنکه هم فزیه اول عشاق شود و همچنین اگر لغت زرا که سیم
 است صید بوسلیب سازند و ترتیب ابعاد بوسلیب اشتغال کنند مراکز هر دو دایره واحد
 باشد و فزیه بنیست جز اینکه اول بوسلیب سیم عشاق بود و دوم بوسلیب چهارم عشاق
 و عیال هکذا و این دایره همه است و این لغات فزیه سید

و ابعاد عشاق در مراکز فزیه بنیست هکذا که سید



اما سیم و دوم که فزیه اول و بعضی فزیه است بر دو قسم است مثلثات و مستطیلات
 و مثلثات مثلث اما مثلثات و بعضی فزیه است که عدد لغات دو دو برابر باشند با اختلاف بعضی
 و مثلثات مثلث است که عدد لغات برابر باشند اما در بعضی فزیه اشتغال بود اما مثلثات و کثرت
 مثلثات و کثرت مثلثات با اختلاف صید باشند با اختلاف اما در بعضی فزیه اشتغال صید مثل
 دایره است با و نکول که فزیه اول فزیه سیم در تمام لغات مثلثات و کثرت و همچنین سیم با سیم
 و همچنین با هفت و چهاره صیاد و این با چهار صیاد صیاد و این با کثرت و کثرت و کثرت
 سیم در بعضی لغات اشتغال دارند و حایق با چهار که در سیم و سیم اشتغال را در اول و صید
 با خزان و بخاری به با خورش سراد و سیم اشتغال دارند و کثرت با چهار و سیم با خزان با خزان
 رود و سیم و سیم اشتغال را در اول و حایق با چهار که با اختلاف صید چون نکول و کثرت
 که هرگاه فزیه آرا صید و نکول سازند و فزیه اول را صید و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت
 کردند الا به و در نکول و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت
 و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت

ک	ب	س	د	ر	ه	ز	ح	ط	ث	ج	چ	خ	پ	ف	ق	ک	ب	س	د	ر	ه	ز	ح	ط	ث	ج	چ	خ	پ	ف	ق
ک	ب	س	د	ر	ه	ز	ح	ط	ث	ج	چ	خ	پ	ف	ق	ک	ب	س	د	ر	ه	ز	ح	ط	ث	ج	چ	خ	پ	ف	ق
ک	ب	س	د	ر	ه	ز	ح	ط	ث	ج	چ	خ	پ	ف	ق	ک	ب	س	د	ر	ه	ز	ح	ط	ث	ج	چ	خ	پ	ف	ق
ک	ب	س	د	ر	ه	ز	ح	ط	ث	ج	چ	خ	پ	ف	ق	ک	ب	س	د	ر	ه	ز	ح	ط	ث	ج	چ	خ	پ	ف	ق

و اما مثلثات و کثرت مثلثات و کثرت با اختلاف و کثرت با چهار و سیم
 مثلثات و بخاری با عیال که فضل بعضی است و این بر بعضی عیال انضمام
 است در بعضی صحیح است پس بخاری صید را بود بلا فیه و عیال و بخاری صحیح است

۵۴
 در برابر قیاس است حجازی اصل و خراف بر دو بان مناسب است که عدد است در احکام
 در طبقات او در تکلیف است بلکه قیاس اول او در هر لغه که بخواند از لغات
 هفده گانه می آید طبقات از اطراف ابتدا اعتبار شود پس اخصار نقل را در استخراج او را
 در طبقات بلکه از هر لغه بتوان استخراج نمود چنانکه در دو در راست اول او را را
 ب قرار میدهند همی و جس می کنند و بعد از او باین ترتیب خواهد بود و طیب
 مد تو خط و همچنین در دو در عثمان چنانکه ب را جس بکنند پس از او باین ترتیب
 خواهد بود ح ط س نه و خط و بیان دو در سه مثلا در دو در راست در طبقات
 برنجیست که در جدول است و سایر او را برین قیاس خواهد بود

دایره دوار

۵۵
 و از او دوار در غیر موضع خودش طبقات نامیده شده و طبقات بتماهی هفده گانه
 بعد از لغات که می آید طبقات اطراف ذوالاربعات اعتبار شود و علامت باین
 اعتبار است و هشتم هشت لغت از او بره طرح بیشتر و هشتم صد است
 تا به بارسد که بعد از هفدهم است و از این شکل بقصر رسان کرد

پس بنا برین اول طبقات آنرا عدد دو و بیست و سه و چهارم و بیست و سه
 و هشتم و هفتم و هشتم تو و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم
 و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم و هجدهم و بیست
 و جدول طبقات می آید ذوالاربعات چنانست که مزوره شده

زنگنه

ع	ه	خ	س	ح	و	د	ا
که	ک	ح	ر	ه	خ	نا	ح
ل	ک	ز	که	ک	ش	ع	ه
ک	ط	ر	مد	س	ط	ر	ه
کله	کو	که	کا	ط	ر	مد	س
ط	و	مد	ا	ط	ر	ه	س
کو	کر	کا	خ	و	مد	س	ط
ل	ل	ح	که	ک	کا	ط	و
ک	ط	خ	ه	خ	ا	ط	و
ل	کر	که	ک	ط	خ	و	د
ح	ر	ه	س	س	ح	و	د
کر	که	ک	ط	ر	مد	س	ط
له	ل	کله	ک	ک	ط	ر	مد
که	ک	ط	خ	و	مد	ا	ط
لا	ک	ک	ک	ک	خ	و	مد
کا	ط	و	ه	خ	ا	ط	ر
خ	که	ک	ط	خ	و	مد	ا

زنگنه

خ	و	د	س	ح	ه	ر	ا
که	ک	ح	ط	ر	ه	س	ح
ل	ل	ز	که	ک	ط	ر	ه
ک	ح	ر	مد	س	ط	ر	ه
کله	کو	که	کا	ط	ر	مد	س
ط	و	مد	ا	ط	و	د	س
کو	کر	کا	خ	و	مد	ا	ط
ل	ل	ح	که	ک	ط	ر	ه
ک	ط	خ	ه	خ	ا	ط	و
ل	کر	که	ک	ط	ر	مد	س
ح	ر	ه	س	س	ح	و	د
کر	که	ک	ط	ر	مد	س	ط
له	ل	کله	ک	ک	ط	ر	مد
که	ک	ط	خ	و	مد	ا	ط
لا	ک	ک	ک	ک	خ	و	مد
کا	ط	و	ه	خ	ا	ط	ر
خ	که	ک	ط	خ	و	مد	ا

۴۵ فصل در اصطراب غیر مجبور چنانکه در اندک شود مطلق مثلث مساوی
 باغی که نص هم است و همچنین بر او تا در هر یک با هم می آید بر همه ممکن سهوله
 دارد استخراج او را از آن و نظر اینکه شناختن آن است بر ماکن لغات بوده است
 از برای او مکتبه مدعیه در انتقال بخلاف غیر ممکن و همچنین چنانکه در اندک شروع
 مطلق هر دو مرتبه مساوی و با وسطی زلزله با وسطی فرس و باید بیان شود که قبضه
 دوره از او در اصطراب و وسطی فرس مثلا در دو راست بگرد مطلق هر دو مرتبه
 مساوی و با وسطی فرس از تفاوت پس باید جس کرد مطلق هم را پس از آن سبابه هم را که
 قاسم و زاید مثلث و اگر قاسم و سبابه مثلث را که با اسب و همچنین شیء که بر
 است و مطلق زیرا که کب است و همچنین زیرا که کداسم و را ملا لاد که ل است و بر
 همین تپاس است بر او و چنانکه در اندک شود مطلق هر دو مرتبه مساوی و با زلزله علی
 با زفرین بیشتر در دو در راست باید جس کرد مطلق هم را پس از آن سبابه هم را که قاسم
 و وسطی زلزله هم را که قاسم و مطلق مثلث که حق است عوض زلزله و همچنین مثلث
 که سب است و مطلق شیء که به است و همچنین شیء که بر است و وسطی فرس شیء که
 پد است و همچنین زیرا که کداسم پس از معلوم است این مطلب و اتفاقا ممکن است که
 اصلا اصطراب و فرس شود بلکه ملاحظه طبقات لغات شود چنانکه در طبقه واحده با
 حکم آن لغات حکم و تو واحد خواهد بود و چنانکه در طبقات مختلفه باشد باید ملاحظه
 نسبت در ما بین لغات بشود و اینکه لغات بکدام موضع منتقل شده پس نقل کنند
 مواضع لغات باید مثال زده شود که آن مثال اصطراب مجبور باشد بدون نظام
 باید بوده باشد مطلق مثلث که حق است مساوی و نص هم که راست و مطلق
 که به است مساوی و زلزله مثلث که حق است و مطلق زیرا که کداسم مساوی و شیء
 شیء است که فقط است و مطلق حاد که کداسم مساوی و سبابه هم را که است

ع	ر	ه	خ	ا	ج	و	د	ا
که	که	ک	ک	ح	ه	خ	ا	ح
ل	لا	کلا	کر	ک	ح	خ	ه	ه
ک	کا	کط	کر	ه	س	ج	ه	ه
کط	کح	کر	که	ک	ط	ر	ه	س
ط	خ	و	د	س	ط	ر	ه	س
ر	که	ک	کا	کط	و	د	س	ط
ل	ل	ل	ل	خ	ک	ک	ط	و
ک	ک	ح	خ	و	ط	ا	ط	و
ل	کلا	کر	که	ک	ح	خ	و	د
ح	ط	ر	ه	خ	س	ج	و	د
کر	کو	که	ک	ح	ر	ه	خ	س
لا	لا	لا	لا	ک	ک	ح	ر	س
کد	کا	کط	کر	ه	س	ج	ر	س
لا	لا	لا	لا	خ	ک	ک	ط	و
کا	کا	کا	کا	و	ط	ا	ط	و
ک	کر	که	ک	کا	ح	خ	و	د

مثلا در استخراج و در دست با پنج بشود مطلق هم پس از آن سبب به هم که است و زایل
 هم که است و زاید مثلث که طلا است و وسط فرس مثلث که سب است و زاید یعنی که تو است
 و سبب به یعنی که حج است و سبب به هم که است پس از آن نمود میگردد و در فصل دو داد
 ایضا بدانکه افعال جماعه نظریات است که با این آن نظرات زایلها نیست محدود و المقادیر از برای
 آن زایلها دورها نیست ماسا و بات الکیه بر او وضع مخصوصه و طبع سلیم در الی و سبب از سببه
 داد و از خواهد نمود و حاجت هم از نماید هم چنانکه در ادراک و در اشرف حاجت هم از عرض
 ندارد بلکه هر که تجر است بر سبب طبع عدل است بدون رجوع هم از این و این غریزه نه نیست
 که حاصل باشد از برای کل بلکه حاصل است از برای بعضی و در بعضی چه بسا از اشیا که گشت
 این غریزه نیستند بسوی که شش هم از برای ایشان حاصل میشود بلکه هم به صرف میکند و
 حاصل ندارد جز رحمت و لطف و کینه که این جلد و سلاطین نظرات از برای او نیست امر و ضمیر
 با این فن نیست بلکه در سایر فنون و علوم هم معارف حقه و علوم الهیه موجود خواهد ماند
 و محسوس خواهد بود با بالیس نفوذ با هم در عقل لایان العظم و ما الان بان سبب هم اصل
 عتاد و قوانین اللان و از اینک عتاد ترکیب است از اللان و لیس ترکیب است از نفقات و حدیث
 نفقات از نفقات و ایضا عتاد است و اصول ایضا عتاد حرکات و سکونات است چنان
 اشعار ترکیب است از مضاربع و مضاربع ترکیب است از مضاعف و مضاعف ترکیب است
 از اسباب و اوانا و دو قواصل و بناست کل بر حرف و حرکات و سواکن است و نظریه مانند
 قوانین موسیقی با قوانین اسرار و غیره با این سبب هم از اینک عتاد و غیره نیزان شعر است که
 بان مستوی و منزهت شش پیشتر و او هشت مقطع است که عبارت از فعلون و افعالون
 و مفعولان و مفعولان و فاعلان و مفعولان و مفعولان و مفعولان باشد و ان
 هشت ترکیب است از سه اصل که او سبب و نند و فاعل است اما سبب عبارت از
 دو حرف است که به هم میخورد باشد و در سواکن مثل فعل و بل و من و نند سه حرف است

که در هر

۹۷
 که دو حرف میخورد باشد و به سواکن مثل فعل و بل و من و نند سه حرف است
 مثل جبار و فعلا و اصل ان ثلاثة بل حرف ساکن و بل حرف میخورد است از اجزای او در
 عرض قانون این عتاد و اللان او هم یعنی بر سه اصل است که سبب و نند و فاعل است و
 مناسب ترین حرفی که نفقات را بان تغییر کنند و حرف نون است از برای آنکه هر
 بر هم کرده زبان از تغییران عاجز نماید و هر چند عدد نفقات زاید کرده از او میزبان است
 مفروضه تغییر نون کرده اما سبب دو قسم است تقبل و خضع سبب تقبل عبارت است از
 که مرکب باشد از دو حرف میخورد چون تن و سبب خضع لفظی است که مرکب باشد از دو
 که اول میخورد و نون ساکن چون تن و نند هم دو قسم است مجموع و مفروق و نند مجموع
 است از لفظی که مرکب برد از سه حرف که دو حرف اول آن میخورد باشد و حرف ثالث ساکن چون
 تن و مفروق و لفظی باشد مرکب از سه حرف که اول و ثالث میخورد و در وسط ساکن چون
 تن و فاعل برد دو قسم است صغریه و کبری صغریه است که مرکب باشد از چهار حرف که
 سه حرف میخورد باشد و حرف سوم ساکن چون تن تن تن و کبری است که مرکب باشد از پنج حرف که
 چهار حرف میخورد باشد و حرف سوم ساکن چون تن تن تن تن تن پس مجموع شش قسم باشد و دو
 قسم از آن مستعمل نیست که آن نند مفروق بود و فاعل کبری پس نام ترکیب است
 از اللان و اللان ترکیب است از نفقات و نفقات ترکیب است از این اصول ثلاثه
 پس چنانکه نفقات مرکب شود از این اصول ثلاثه ترکیب ثنائیه حاصل شود از این ترکیب
 ثنائیه نه نفعه ثنائیه اول لفظ و لفظان مثل تن تن دو هم لفظه و ثلاث لفظات مثل
 تن تن تن قسم لفظان لفظان مثل تن تن تن چهارم ثلاث لفظات مثل تن تن تن
 تن تن تن پنجم ثلاث لفظات قبل از لفظان مثل تن تن تن ششم لفظان و لفظه مثل
 تن تن تن هفتم لفظه و مرکون لفظه و لفظه و او سبب اصل و محمول مثل تن تن تن
 هشتم ثلاث لفظات و لفظان مثل تن تن تن نهم ثلاث لفظات و لفظه مثل تن تن تن

این است جمله لغات ثانیه اما لغات ثلاثیه پس وده ترکیب است اول فتره و فتران
 و ثلاث فترت مثل *نن نن نن* و دوم فتر میان و فتره و ثلاث فترت مثل *نن نن نن*
 سیم فتره و ثلاث فترت و فتران مثل *نن نن نن* چهارم ثلاث فترت و فتره و فتران مثل
نن نن نن پنجم فتران و ثلاث فترت و ثلاث فترت مثل *نن نن نن* ششم فتران
 و ثلاث فترت و فتره مثل *نن نن نن* هفتم ثلاث فترت و فتران و ثلاث فترت مثل
نن نن نن هشتم فتره فتران فتران فتران مثل *نن نن نن* نهم فتره ثلاث فترت ثلاث
 فترت مثل *نن نن نن* دهم ثلاث فترت و فتران و ثلاث فترت مثل *نن نن نن*
 این است جمیع انواع افعال مرکبه از فترت سه از آنها مفرد است مثل *نن نن نن* و
 نه شاد و ده ثلاثه که مجموع بیست و دو ترکیب است و پنجم ترکیب شده است از این انواع افعال
 هشت نوع است و آن لقب اول و خفیف اول و لقب ثانی و خفیف ثانی و اول و خفیف اول
 و هزج و خفیف هزج و این هشت جنس اصل است و بر او مفرع بیشتر و سایر انواع چنانکه
 هشت مقطع اصل بود در عرض و بر او مفرع بیشتر و سایر در عرض پس میگویم با چنانکه
 از اینکه ما این هر دو فتره از فترت و افعال و افعال قضبان سکونیه باشد طولی که آن هم قضبان
 و چنانکه مترا باشد فترت و افعال و افعال سکونیه هم مترا باشد است و حال از این بیست
 با بیست گردان سکونیه مساویست با زمان حرکات با طول است از زمان حرکات و
 انفاذ اهل صنعت است که زمان حرکت ممکن نیست که طول باشد از زمان سکونیه که
 او است پس چنانکه از زمان سکونیه مساوی باشد با زمان حرکات در طول و ممکن بنا
 و قریح حرکت دیگر در این زمان این گونه لغات میسر است بعد اول و اوست خفیفیکه
 اخف از او امکان ندارد چرا که در این زمان چنانکه حرکت دیگره واقع شود فتره آن حرکت
 متصل شده است بنفیه فتره قبل از او و کرده است جمیع اصوات متصل و چنانکه طول
 از زمان سکونیه بمقدار بیست که ممکن است و قریح حرکت دیگره صغیر این گونه لغات
 است

نموده

بعد از آن و خفیف ثانی و چنانکه از زمان سکونیه طول باشد بمقدار یک ممکن باشد
 اینگونه واقع شود در این زمان دو حرکت میسر است این گونه لغات به لقب اول و چنانکه
 چنانکه این از زمان طول از آن باشد بمقدار یک ممکن است اینگونه واقع شود در این زمان
 سه حرکت میسر است این گونه لغات به لقب ثانی و پنجم مذکور شد مقصود است قیاس
 است و اما نزد مغنیان مقصود از خفیف و لقب غیر این است چنانکه معلوم خواهد شد
 و چنانکه از زمان سکونیه در میان لغات و افعال عادت را بد بر این مقوله باشد از طول خارج
 است از اصل و قانون و قیاس و بعد است از اینکه اول کرده شود و نمیزد همدانرا قریح
 همه سبب این است که اصوات در هر دو زمان طولی یکت میبندد مگر با اندازه که مسامع
 حفظ خود را اخذ کند از طنین پس از آن مصححی بپوشودان اصوات از هوائی که حاصل اصوات
 است و مورد است بمسامع و هم چنین طنین اصوات یکت میبندد در مسامع زمان
 طولی مگر با اندازه که اخذ کند مفضل رسوم او را پس از این مصححی بیشتر از مسامع
 از طنینها پس چنانکه بطول بخشد از زمان سکونیه در میان لغات و افعال عادت و
 زاید شود بر مقدار اول و مفضل شده لغت اول و طنین او از مسامع قبل از اینکه وارد شود
 لغت دیگر پس تا در نیست قوه مغیره از اینکه پیشتر است مقدار زمانه که ما این لغات
 چرا که جوده دون در مسامع شناسند که از این واقع ما این لغات و ما این از زمان
 از زمان سکونیه و از زمان حرکات است از نسبت و مقدار لقب از این مقدمات میگویم
 ممکن است ترا که تلفظ کند با سبب افعال بطور ثانی و او را میباید حفظ نشا و سه ارضه و غیر
 که فتره حرکتی که از اسباب فتره در حال تلفظ بان اسباب با هم مثل *نن نن نن*
 و ممکنست که تلفظ کند بیجا از اسباب خفای بطور ارام و قریح که بنا هر سبب از
 اسباب فتره غیر فزون ساکنه از اسباب مثل *نن نن نن* و ممکنست که تلفظ کند
 بیجا از او نا و مجزیه بطور ارام و قریح که بنا هر دو لغت از او تا فتره غیر دون

یعنی در حرکت و نون مثل نین و مکنت که تلفظ که همچنانکه فواصل مغز به بطور نایز
 و دارای و فریب که هرگز از آن فواصل نفع مثل نین نین خیر حرکت دیگر از آن فواصل
 و باید تلفظ لغزات منتهی باشد صیان سرین و بطور هر که در میان هر دو لغز هر که
 در کمال کونا می باشد تا اینکه در میان این لغزات زمانه هست چنانکه مشاهده
 پیشتر در سرعت حرکت لغزات بر طبلها از دست ماهران صلاحیت ندارد که معیار باشد
 از سنه و هم چنین است چنانکه در فایز آمده باشد پس معیار زمان متوسط است و فواصل
 که تلفظ لغزات معتدل باشد صیان سریع و بیلی و مدد این اعتدال بدون سلم و تقسیم
 باشد و البته از سنه مابین لغزات اسباب لغزات افعال از سنه مابین لغزات اسباب
 خفای از سنه مابین لغزات و تا افعال است از سنه مابین لغزات فواصل و اطول است
 از سنه مابین لغزات اسباب خفای پس زمانه مابین لغزات اسباب افعال می
 شده است بزنان آ و خفای ب و از سنه مابین لغزات و تا و فواصل و
 یعنی فاصله که برینها ایشا کرده اند و آنکه مابین لغزات این باشد زمانه ناصیه
 و صاحب دوار در کتاب شرفیه بدین روشه جهت فال و آنکه جمله لغزات بعضی مابین
 بعضی از سنه مابین و لکن تسبیح باطسم شش خیر لغزات فاصله اربعه و ظاهر است که
 زمان ب ضعف زمان آ است و زمان ب مثل ضعف زمان ب و ثلثه ایشا زمان آ
 و زمان ی مثل ثلث زمان ب و ضعف زمان ب و اربعه ایشا زمان آ پس مابینک تلفظ پیشتر
 در آن زمان هشت سبب لغزات متساویست باز تا اینکه تلفظ پیشتر در آن زمان چهار
 فاصله چنانکه فرض شود و فرض یکی از آن دو تلفظ کند با سبب و دیگر به فواصل و ابتدا
 کند با هم و حافظ نسبت از سنه باشند بالطبع و یک از این دو داده شود و کند واقع شده است
 دو لغز دو دو با هم و همچنین زمانیکه تلفظ پیشتر در آن زمان چهار و یک فاصله
 مساویست باز تا اینکه تلفظ پیشتر در آن زمان چهار فاصله با هشت سبب لغزات

ایر و لغز

درج

درج کند
 لا فظ با سبب افعال لغزات و هر چه از سبب با یکدیگر و در زمان از زمانها است
 بازمان لغز مد و وجه که یک است مساوی بازمان ب و هم چنین زمانیکه در
 کند لا فظ با سبب خفای از میان هر دو لغز و دو لغز لغز ب که در هر زمان از دو زمان
 از زمانها است بازمان لغز مد و وجه که یک است مساوی بازمان ب و هم چنین وقتیکه درج کند
 لا فظ با و تا در میان هر دو لغز لغز افعال از لغزات را یکدیگر و در زمان از زمانها است بازمان
 لغز مد و وجه که یک است زاهد بر زمان ب و بعد از زمان ب پس از سنه سبب لغزات
 مداس اینکه او در ضرب و مشهوره زودار باب بر سنه اربعه سبب لغزات افعال و
 لغزات یا از خفای لغزات مد و وجه که یک است اما لغز اول لغز مد و وجه که یک است و او در میان
 نیز خواهد بود و در زمان هر دو از او بارها لغزات سبب لغزات افعال است پس مد لغزات
 او سبب لغزات خواهد بود مگر آنکه سبب لغزات از این دو در باره لغز مد و وجه که یک است
 ثانیه و مد مابین فواصل مابین و سبب لغزات مد و وجه که یک است از سبب لغزات
 برین وضع و علامت مگر که است و لغز ساکن که لغز با و نیست مگر خواهد بود چرا
 که در علامت ملامت است مثال او این لغز نین نین نین نین بر وزن مفاعیل مفعول
 مضعلن پس زمان مابین لغز او را و تا سبب لغزات بازمان مابین لغزات تا سبب لغزات
 که هر یک از این دو زمان زمان است و زمان مابین لغزات تا و وجه و خاصه و اول
 از بر آنکه سبب لغزات اما ده کرده است دو در چهار که هر دو زمان زمان است و زمان مابین لغزات
 رابع و خاصه زمان با است و نیست دو دو و مساوی و با او پس یافت شده است در این
 دایره از سنه ثلث که از سنه ب که است و موقع لغزات هشت که فرض کرده است هر یک از
 او تا و اسباب و فواصل سوا که لغز مد و وجه که یک است و لغز ساکن است و سبب لغزات
 اعمه سوا که بود از اینها درج که و خواص فرض که لغز مد و وجه که یک است و سبب لغزات
 دو لغز و درج میکند با هم در جات و این است که سبب لغزات افعال و لغز تا لثه

درج

و خاصه است از نظر نسه مذکوره و یعنی ضرب می کنند تا آنکه حرکات فاصله اول برود و با
 فاصله اخره لغز و میگردد اند با ز در زمان و فصل اول بر مثال ابره و چون نقل اول
 لغز و هندی مرکب و از سبب
 و فاصله پس سبب و در فاصله
 سازند چون من نمن من
 نمن نمن برون مضلعان
 مضلعان فعلن ان را در عرض نخستین گویند و چون این نخستین الفتحیف کنند ان
 خضیف گویند و اکثر قواعد این ضرب سازند و در ان بر سه و در زمان کرد
 و ترکیب ان از سه فاصله و سبب و فاصله و زمان سادیمه و زمان ثانیه باشد مثل
 نمن نمن نمن نمن نمن نمن نمن نمن و اما نقل تا در دو اصل و بر
 زمان یک از دو و نند و به سبب خضیف مثل من من من برون مضلعان
 و آنچه مندا و است پس زمان هر دو سه از او و است باز ان نقل اول که است و وضع
 سا فط می کنند از نظر ان اوده و انان می کنند پیش و ان شش و دو را به و سابعه و ناسه
 و ثانیه عشر و خاصه عشر مثال من من من من من من که در حقیقه تکرار اول است و کام
 باشد که دو و فاصله نقل تا را باید بل کند بقا فاصله در میان دو سبب چون من نمن من
 برون مضلعان و انرا عود پا نخوانند و این هر دو در را محض وسط نیز خوانده اند پس
 زمان ما بین لغز اول و ثانیه و ما بین ثانیه و ثالثه مساوی است چنانچه هر یک از این دو زمان
 زمان است و همچنین زمان ما بین لغز و سابعه و سادسه و زمان ما بین ثالثه و اول
 و سادسه و اول و ثانیه و در مساوی است چنانچه هر دو زمان یک است پس در این لغز
 باشد شده است چهار زمان بر نسه سه و دو زمان از ان مرتب پس لغزات سه مذکوره اعمد
 حرکات است و سه سوکن اعمده سکناک و با بطی را خواهد و درج کن و خواهی درج کن پس زمان

د در این ابره سا فط است و بعضی قرین می کنند بنا اول از نمد اول لغز و بجز که تا نپ از ن
 رابع و اینست ضرب اصل بر داره و داره نقل تا برین مثال است
 و اما خضیف نقل و در اصل او بر چهار زمان میگردد مرکب از سبب خضیف و سبب قطع چون
 من من برون فاعل بر سه ضرب معین که اندک سبب بجز حرف فاعل ان و انرا
 محض صغیر نیز گفته اند و آنچه مندا و است پس زمان دو را و به مساوی است باز ان دو در نقل اول
 متساوی است و وضع درج می کنند از این داره چهار زمان چهار ثانیه و سادسه و عاشره و رابعه
 و انان می کنند بواجب این مثال من من من من من من بازا هشت سبب چهار
 خضیف و چهار نقل که به سبب خضیف و به سبب نقل چهار نام شود و بعضی عود می خوانند
 از این هشت سبب یا بر طریقه که به سبب خضیف چهار نام بعد از ان سه فاصله بعد از ان
 سبب نقل مثل من نمن نمن نمن و ضرب اصل از این داره لغز اول از سبب اول
 و اول از سبب رابع پس یافت شده و این داره چهار زمان بر نسه سه و هشت از زمان آن
 و فاعل است در دو زمان که پس بعضی گفته اند چون زمان و محض و سابعه و سابعه شده
 به نقل اول و چون زمان در تا است دو ن ثالث سبب شده و نقل تا و سبب است ثالث
 بخضیف نقل چهار مضلعان در دو و بعضی نقل شده اند چنان است بلکه دو در نقل تا
 هشت است و ان من من و خضیف نقل چهار و ان من من من پس نزد این قابل هر دو
 دور از نقل تا تا نام است مقام به دو در نقل اول و هر دو دور از ثالث قائم است
 مقام به دو در تا پس از این چهار سبب شده اول به نقل اول و تا به نقل تا و ثالث
 بخضیف نقل و بعضی مخصوص به هشت تا را با سبب خضیف نقل و ثالث را با سبب نقل تا و چنانکه
 اصوات و طرائق مسند در نقل تا در دو سبب نقل کند و افعال کند و افعال نقل
 تا و در بکری افعال خضیف نقل پس در انصورت سرعت می کنند بوضع افعال خضیف نقل
 در تا از نظر اکثر از عادت از برای اینک بطی شود موضع افعال نقل تا و او چنانکه موضع خضیف

که مضاعف زمل بین خودند

فعلی ایضاً کند بطور نادان محتاج است مرفوع فاعل آن را بستن کند اکثر از امارت پس
 چنانکه مرفوع فاعل آن را بستن کند و در ایضاً خلافاً لعل و در واقع شده است از برای
 مرفوع خضف فاعل آن را بستن و در ایضاً ناهیه اند چرا که حرکت دو را و پنج
 و ابلست و از نو او
 و اما متصل زمل پس زمان دو را و
 در او زده سبب است
 بنا برین فقرات او بلیست و چهار
 فقره است پس این فقرات مثل و نصف است از برای فاعل اول مکرر است مرفوع مکرر و
 زمان ما بین فقره اول و ثانی و ثالثه مساوی است از زمان که در اول و از زمان و مساوی
 که اینها است زمان ما بین دو درین و این زمان که بر این مثال $\text{شُئِنُ مِّنْ مِّنْ مِّنْ}$
 مِّنْ مِّنْ مِّنْ و جمیع هم بنامند این قسم و از ضرب الاصل و اکثر مضاعفات ایشان در اول
 و ضرب اصل و فقره اول از فاصله اول و اول از سبب سادس بر معرفت فارسیان را
 شادمانه گویند و چون از این دور فاصله دویم و دو سبب که بی انست بسبب و زمان
 سادس عرض سازند از این چهار ضرب که بعد بشرط آنکه ضرب فاصله اول و سبب اول آن
 و ضرب زمان سادس و سبب اول را یکت نگاه دارند و چهار ضرب تا با سبب اول
 که خضف بقدره و سطح و سبب بود نگاه دارند مثل $\text{مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ}$
 و این را چهار ضرب صغیر خوانند و اما اگر در مضاعف زمل این نوع فقره کند که ضرب
 ثالث و در ایضاً ان واحد کند و همی پس ضرب سبب ششم و ضرب فاصله اخیر از جمله و
 سازند برین صورت $\text{مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ}$ آن را وسط و نیم فاعل گویند
 این دو در اضمحین سازند فاعل گویند پس در دو آن بر جمیع بهشت زمان کرد و در ترکیب
 این از دو فاصله و سبب و فاصله و سه زمان سادس در زمان تأخیر باشد مثل مِّنْ مِّنْ
 $\text{مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ}$ و اما خضف زمل پس زمان دو را و در فاعل است برین مثال مِّنْ مِّنْ
 در او سادس است با زمان دو و خضف زمل و او $\text{مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ}$ و اما هر چه پس زمان

و امر است و امره او

دارند و فاصله ثالث و در ایضاً با سبب و با جهام و فاصله خاص آنکه نگاه دارند و فاصله
 و هشتم و فقره دیگر را بخند و بنمرد و وسط و سبب و با جهام نگاه دارند برین صورت
 $\text{مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ}$ و چهار
 ضرب را چهار ضرب و سطح و از اینها چهار ضرب که مضاعف چهار ضرب و وسط است
 بر لغت برین صورت بروند و شش زمان کرد بدین مثال $\text{مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ}$
 $\text{مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ}$ و اما خضف زمل پس زمان دو را و در فاعل است
 و اما در زمل پس زمان دو را و در او و از زده فقره است پس این دامه
 شش سبب است و این بیشتر با اول هر بنا سبب فقره و از ایشان کسر است که در وجه چهار ضرب
 تا سبب سادس را سبب برادرها یکت و در داده است زمان ما بین دو درین از زمان که از برای
 از زده مساوی میباشد برین مثال $\text{مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ}$ و اما ضرب اصل و از این هر یک اصل
 و خاصه است پس در صورتیکه مرفوع ایضاً کنعان و فقره او در دو در زمل مینامند و امر ممل
 و از ایشان که است که تا شده است از آنکه ممل برین زمان دو را و مثل زمان دو را و لاست
 و او را ممل نیست بلکه مخصوص است لغت با اصل و امر است دامه او
 و چون سبب ثالث و در ایضاً با سبب یکت کنند مثل $\text{مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ}$
 از او و بل خوانند که ضرب فاصله آنکه نامانند نگاه باشد که فاصله دور زمل او و سبب
 اسباب آن استعمال کنند چنانکه دو سبب از فاصله مقدم آرند و دو سبب را مرفوع
 $\text{مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ}$ برین صورت مفعول مفعولان و امر هر سه ضرب از مشهور است و در
 همان اهل عمل ممل و اما خضف زمل پس زمان دو را و در فاعل است برین مثال مِّنْ مِّنْ
 $\text{مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ}$ و اما هر چه پس زمان
 دو را و سادس است با زمان دو و خضف زمل و او $\text{مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ مِّنْ}$

ششم و مضاعف

و امر است و امره او

اول و وزن و ثقل است و از ایشان که است که نام شده است از آنکه هر چه دور و دراز و
بازاء پل دور و دراز است برین وضع ثقل من و ضرب اصل برج امه اول و در بعد است و این
دو دایره است بنا بر دو وجه مذکور

و بعضی دو و بعضی از این بر شش زمان دانسته اند ترکیب از سبب و فاصله چون ثقل من
بر وزن مضاعف و چون ثقل من فاصله کند بر سبب مثل ثقل من بر وزن فعلان از هر چه
صغیر باشد و چون صغیر اصغیر است سازند اعلی این هر چه چیز باشد داخل جزایسان
به سماع خوانند چون ثقل من ثقل من بر وزن فعلان و چون سبب اول و فاصله
دوم او را بدو و بدو سازند مثل ثقل من ثقل من بر وزن مضاعف فعلان از هر چه
کوچک و گاه باشد که سبب را از ایشان دور و در اول اند و گویند که من ثقل من ثقل من بر وزن
مضاعف صغیر اول و ثقل من می هم ضرب است سه شده ضرب فاعل و گاه ضرب است میکنند
دو این ضرب و زمان دور و اولی است برین مثال ثقل من ثقل من ثقل من و
ثقل من را از این برین میکنند و این است دایره او
اما فاعل صغیر و در آن برین مان کرده و ترکیب
ان را در اولی و سبب باشد چون ثقل من ثقل من
فعلون و چون فاعل صغیر را تضعیف کنند اگر ثقل من
صورت دهند بر وجهی که جای دو و بدو و

ان بجه

در هر سینه که در این است
در هر سینه که در این است

ان سبب و نام سازند از فاعل و وسط خوانند و در آن برده زمان کرد و مثل ثقل من ثقل من
وزن مضاعف فعلی و اگر ثقل من بود که هر چه نامند ما سبب آخرین را در اول اند مثل
ثقل من ثقل من چون ترکیب و اعضا صغیر سازند بر سبب زمان کرد که چهار بار بر وزن ثقل
بود اما اگر استماع این است که فاعل اول را با فاعل دیگره شد و فاعل سیم و چهارم ثقل
عاشق سازند بدین صورت ثقل من ثقل من ثقل من و چهار ضرب بران ثقل من کردند
و گاه باشد که فاعل دوم را با فاعل دیگره صغیر سازند و این صورت که ضرب اصل خوانند اما ترکیب
فروع دو و بدو بود مثل ثقل من ثقل من فاعل اول را فاعل دیگره بر سبب زمان میکردند و درین
ثقل من ثقل من ثقل من و فاعل است که از فاعل دیگره است که بود و از ترکیب ثقل
بر سبب است و از فاعل و وسط بر سبب اول و فاعل سیم بر سبب سیم و ثقل من
نماند که در وجهی این دو و در هر ضرب مضاعف تا آن است که در سبب الهمج و ضعف الثقل
که تا فاعل اولی تا آنکه بر سبب فصل و در آن است و یکجمله طریق استخراج الحان از هر چه
بدانکه بعد از اصطحاب الی با بعد که تا فاعل سیم تا بعد دو و در آن ضرب معتدل میان سیم
و بطور بر وزن آن بلکه حاصل شود و در آنکه در فاعل سیم به سبب الثقل و در آن است که
با سبب ثقل فاعل تا بعد ثقل بود و یکجمله در هر چه از آن ضرب بود و ثقل سبب که از
ضخ خوانند بدان طریقه که ضرب که در فاعل با هر سبب بود تا از این است و ضرب که در فاعل ثقل
صاعد بود و بعضی مکرر این گفته اند و بورد و طریق غرض است که از ثقل اجزا کرده شود و
مستعد بود و چون این حالت را در سبب بلکه سازد با در آن او تا در فاعل همین طریقه
است مثال نماید تا قدرت بر انشاء حاصل کرد و چون این مقدمات مذکور شد اکنون بیان استخراج
الحان مثبت کنیم بر آن چنانست که لحن و افکار کنند که هر چه از اجزاء مبالغه او از کدام جزو از اجزاء و
خارج باشد و در آن که بر آن اجزاء و ترسوسم کرده اند بر سبب بر سوسم کرده اند و عدد ضربی که با
جزو و تراباید بقصد هم رسانند و بعضی از سوسم کرده اند تا لحن تمام با هر طریقه

یعنی نام هر سینه فاعل او بر وزن
متوجه باشد بجه سطل و وزن
او بجه فوق هم



سیحانه و فعاله کبریا درود نامعدود و فریاد آرزو نموده اند تا در این راه با هم چون مجلس فرود
 که از اواخر فریب دولت و طغیان او در حصار سپهر نگردد و در پر صد است و بر او یاد ایجاد
 و امیاب احیاب که عیار اعمال برزله و کوسیل و مقام در عالم پر زنده ان در هر کرام و برتر ان
 طاعت نامه مقام نادر است و نادر است سلام الله علیه و آله و سلمها کتبا

۳۳
 ۴

مجلس مملکت
 تهران
 ۱۳۰۲

Handwritten text along the right edge of the page, possibly bleed-through from the reverse side.

Handwritten numbers: ۳۲۷
۱۴۱۴